

Moral Emotions and Attitudes towards the Death Penalty

Aboutorab Talebi 

Associate Professor of Sociology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Morteza Rostami Ghezdaragh *

Ph.D. Candidate in Cultural Sociology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Abstract

The present study deals with Iranian attitudes toward the death penalty and the question of what determines people's attitudes toward this punishment. Among the answers given to this question by social theorists, we have chosen an approach that relates moral emotions to attitudes to the death penalty. The results of the survey indicate that about 19% of respondents have a completely abolitionist approach to the death penalty, and 2% favor maximum use of this punishment and 79% to different degrees wish to limit this. It seems that we are faced with a society that has little or no power to take advantage of the death penalty, a society whose majority of its members neither defend the death penalty nor are in absolute renunciation of it. These results also indicate a significant inverse relationship between the variable of supporting the death penalty and the rate of ethnic cultural empathy, cognitive empathy and compassion.


Keywords: Attitude toward death penalty, Moral emotions, Empathy, Compassion.

* Corresponding Author: rostamimorteza@gmail.com


How to Cite: Talebi, A., Rostami Ghezdaragh, M. (2021). Moral Emotions and Attitudes towards the Death Penalty, *Quarterly Journal of Social sciences*, 28(92), 37-79.



عواطف اخلاقی و نگرش به مجازات مرگ

ابوتراب طالبی 

دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

مرتضی رستمی قزلدرق  *

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

چکیده

پژوهش پیش رو به نگرش شهروندان ایرانی به مجازات مرگ می‌پردازد و به این پرسش که چه چیز تعیین‌کننده نگرش افراد به این مجازات است. از میان پاسخ‌هایی که از سوی نظریه‌پردازان اجتماعی به این پرسش داده شده است ما رویکردی را برگزیده‌ایم که قائل به ارتباط عواطف اخلاقی و نگرش به مجازات مرگ است. نتایج پیمایش حاکی از این است که قریب ۱۹ درصد از پاسخگویان رویکرد کاملاً الغاء‌گرایانه به مجازات مرگ دارند و ۲ درصد طرفدار بهره‌گیری بیشینه از این مجازات و ۷۹ درصد به درجات مختلف مایل به محدودسازی این مجازات‌اند. از مهم‌ترین جلوه‌های خواست محدودسازی، قلت جرائمی است که پاسخگویان سزاوار مجازات مرگ می‌دانند و همچنین تغییر رویکرد به شماری از جرائمی که کماکان در قانون، سزاوار مرگ پنداشته شده‌اند. از دیگر جلوه‌های محدودسازی مجازات اعدام، مقیدسازی فرم‌های آن است. به نظر می‌رسد با جامعه‌ای روبرو هستیم که تاب چندانی در برابر بهره‌گیری گسترده از اعدام ندارد، جامعه‌ای که اکثریت اعضای آن نه از مجازات مرگ دفاع می‌کند و نه در مقام نفی مطلق آن هستند. این نتایج همچنین حاکی از وجود ارتباط معکوس و معنادار میان متغیر حمایت از مجازات مرگ و میزان برخورداری از عواطف همدلی قومی فرهنگی، همدلی شناختی و شفقت است

کلیدواژه‌ها: نگرش به مجازات مرگ، عواطف اخلاقی، همدلی، شفقت.

طرح مسأله

در چهار دهه‌ی گذشته سلب حیات از آدمیان، ذیل عنوان مجازات مرگ، چالش‌های نظری و عملی پرشماری را پیش‌روی نظام قضایی ایران قرار داده است. مجازاتی با بهایی‌گران بر گرده‌ی کارگزاران حاکمیت. مخابره‌ی تصاویر اجسادِ رقصان در برابر دیدگانِ ناظران و ابدان خونین از سنگ‌های حاضران، تصویری سبوعانه و ضد حقوق بشری را از مناسبات قضایی ایران در ذهن و ضمیر بسیاری از شهروندان ایرانی و انیرانی نقش کرده است، نقشی سبب‌ساز آسناخ هزینه‌پردازی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. این ماجرا البته تنها محدود به کشور ایران نیست، به‌رغم نسخ و فسخ این شیوه از مجازات در غالب نقاط جهان، نظام‌های قضایی دیگری نیز هستند که همچون ایران، با اصرار بر اجرای این مجازات، آن‌هم در فرم‌هایی خاص، هزینه‌های آن را به جان خریدند؛ اما راز سخت‌جانی این مجازات در ایران و سهل‌جانی آن در شمار پرشماری از کشورها در چیست؟ چه چیز این تفاوت را رقم‌زده است؟ و چه چیز تعیین‌کننده‌ی بود و یا نبود این مجازات در جوامع است؟

اکنون با جهانیم مواجهیم که در آن عمده‌ی کشورها، نه در نظر جانبدار این فرم از مجازات‌آند و نه در عمل این مجازات را به کار می‌بندند و نام این مجازات را به کل از شمار مجازات‌های مجاز محاکم قانونی‌شان سترده‌اند و یا دیرزمانی است که دیگر در عمل به کارش نمی‌گیرند و طرفی از آن نمی‌بندند. (Hood & Hoyle, 2008).

جامعه‌ی ایران اما شاهد هیچ‌یک از این دو نبوده است، هم در قوانین خود آن را مندرج دارد و هم کماکان انفاذ حکم مرگ را به‌زعم سیمای نابهنگامش، در شمار احکام متعارف دادگاه‌های جزایی‌اش نشانده است. پرسش این است که چرا در جامعه‌ی ایرانی چنین نشده است و حضور مجازات مرگ برای بسیاری از جرائم همچنان پابرجاست؟

برای پاسخ دادن به این پرسش، به روال اغلب تحقیقات جامعه‌شناسانه‌ای که پدیده‌ای از پدیده‌های اجتماعی را موضوع تتبع خود قرار می‌دهند، می‌توان از راهنمایی یکی از نحله‌های فکری گوناگون، از برون یا درون‌اندیشه‌ی جامعه‌شناسانه، بهره جست و به

فراخور مختصات سنت فکری منتخب، پاسخ‌هایی متفاوت و متمایز را پیش کشید. می‌توان همچون کیف‌شناسان به سراغ دلیل^۱ رفت و در پی فواید آشکار و پنهان مجازات مرگ، فوایدی که همچنان آن را موضوع انتخاب عقلانی مردمان یک جامعه قرار می‌دهد و یا می‌توان پای علت^۲ اندیشی‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را در میان آورد و امری روانی، اجتماعی یا فرهنگی را در مقام علت نشانند، امری که فراتر از انتخاب‌های عقلانی سوژه‌های انسانی عمل می‌کند.

فهم فرهنگی ما از جامعه انسانی ما را وامی‌دارد که به سراغ آن دسته از پاسخ‌ها رویم که امر فرهنگی را بر صدر می‌نشانند و مقدم بر دیگر علل می‌دانند؛ و از قضا به سراغ یکی از پرآوازه‌ترین آن‌ها که از آن نوربرت الیاس جامعه‌شناس آلمانی است.

الیاس در هنگام شرح فرایند بلند مدتی که آن را فرایند گسترش تمدن می‌نامد و در هنگام سخن گفتن از اضمحلال تشدد و خشونت‌ورزی آدمیان بر همدیگر به‌عنوان مظاهری از مظاهر این فرایند، عنوان داشته بود که در تحلیل نهایی آنچه تعیین‌کننده‌ی حضور و غیاب مجازات‌های خشن در جوامع انسانی است، نگرش و داوری اخلاقی اعضای جامعه در خصوص این مجازات‌هاست، داوری‌هایی عمیقاً متأثر از سنخ و جنس احساسات جمعی آن جامعه و پیش‌بینی کرده بود که متمدن شدن احساسات یا همان فراگیری احساسات اخلاقی^۳ در جوامع انسانی، تاب تماشای مجازات‌های خونین را از شهروندان خواهد سترد، نگرش آن‌ها را به این مجازات‌ها دگرگون ساخته و این عقوبت‌ها را سرانجام به فراموشی تاریخ خواهد سپرد. رخدادی که از قضا در بسیاری جوامع جهان، رخ نیز داده است و محور مجازات مرگ، به‌عنوان حد‌غایی این مجازات‌ها، بازاری گرم در اقصی نقاط جهان یافته است. ایده‌ای که بسیاری از پس‌آیندگان الیاس، با چراغ راه قرار دادن آن، با رویکردهای مفهومی و تجربی، دست در بررسی ارتباط میان نگرش جوامع به مجازات مرگ و مختصات عواطف اخلاقی آن جامعه برده‌اند و در بسیاری اوقات بر قوت آن افزوده‌اند و

1. Reason

2. Cause

3. Moral Sensibility

گاه نیز در آن تردید افکنده‌اند. این ایده البته در جهان نظریه اجتماعی رقبای پرتوانی در برابر خود دارد. رقبایی که در نگاهی کلی می‌توان آن‌ها را در سه دسته گنجانده؛ گروه نخست کارکردگرایان ملهم از دور که‌هایم هستند که ظهور و افول مجازات مرگ در جوامع انسانی را در ارتباط آن با تداوم انسجام اجتماعی می‌جویند و کار خود را بررسی دو چیز می‌دانند، علل اخلاقی و اجتماعی- روان‌شناختی مجازات مرگ و کارکردهای انسجام افزون آن. گروه دوم جامعه‌شناسان مارکسیستی هستند که پای اقتصاد سیاسی مجازات مرگ را در میان می‌کشند و بر نقش مجازات مرگ در کشمکش‌های طبقاتی و ریشه‌های اجتماعی- اقتصادی آن تأکید می‌گذارند. دسته‌ی سوم را می‌توان اصحاب قدرت‌اندیش فوکو دانست که مجازات مرگ را نوعی استراتژی اعمال قدرت می‌دانند و تکنولوژی قدرت مسلط عصر را، مسئول به‌کارگیری و یا به‌کارناگیری مجازات مرگ می‌خوانند. عمده‌ی مدافعان این رویکردها هنگام پرداختن به موضوع مجازات مرگ، فرم و محتوای آن را عمدتاً با منافع اجتماعی، نیروهای سیاسی، منافع اقتصادی، ملاحظات کیفی‌شناختی و استراتژی‌های کنترل اجتماعی پیوند می‌دهند و در خصوص متغیرهای فرهنگی مؤثر بر حضور و غیاب مجازات مرگ و فرم و مکان آن کمتر سخن می‌گویند. حال آنکه نظریه‌پردازی چون الیاس متغیری ذاتاً فرهنگی را نیز دخیل در چنین تغییری چنین تغییری می‌داند

حال پرسش این جاست آیا می‌توان با توسل به این ایده و همچنین تمسک به نظریه‌ها و تحقیقات جامعه‌شناختی دیگری که عواطف اخلاقی مدرن را دست‌اندرکار اصلی تغییر نگرش آدمیان یک جامعه به مجازات مرگ و می‌دانند، دست در تبیین نگرش ایرانیان به مجازات مرگ برد و چرایی تداوم این مجازات در ایران را پاسخ جست و گفت پابرجایی این مجازات ریشه در رواداری و پذیرش عاطفی^۱ این مجازات از سوی ایرانیان دارد و احساسات جمعی ایرانیان کماکان با این مجازات بر سر مهر است و یا این که پرده از شکاف میان احساسات ایرانیان و سیاست‌گذاری‌ها جزایی برداشت و آشکار ساخت

حضور این مجازات نسبتی با احساسات جمعی این جامعه ندارد و نظام جزایی ایران مبالاتی به این نیروی اجتماعی و فرهنگی ندارد و سیاست‌گذاران جزایی، نامنتطبق با احساسات جامعه گام بر می‌دارند. عدم انطباقی که بنا به تجربه‌ی تاریخی و بر پایه‌ی آموزه‌های بسیاری از تحقیقات سرانجامی جز زوال نخواهند یافت و این شکاف نیز همچون شمار پرشماری از شکاف‌هایی که پیش‌تر به وجود آمده بودند و اغلب با هزینه‌های فراوان به سرانجام رسیده بودند، به سرانجام خواهد رسید.

به هر ترتیب با به دست دادن هر یک از این دو روایت، می‌توان تا حدودی سرنوشت این مجازات در ایران را پیش‌بینی کرد و سیاست‌گذاران قضایی را در راهی که در پیش گرفته‌اند، مصمم‌تر ساخت یا تردید در دلشان افکند؟ برای این کار و برای دست یافتن به مقدرات مجازات مرگ در جامعه ایران باید نخست به مختصات احساسات ایرانیان پرداخت و به نگرش‌هایشان به مجازات مرگ و به پاسخ پرسش‌هایی از این دست که؛

• نگرش ایرانیان به مجازات مرگ از کدام نوع است، آیا طرفدار الغاء آن هستند یا

ابقاء آن؟

• آیا همان‌گونه که نظریات احساسات‌اندیش مجازات مرگ می‌گویند نسبتی میان

عواطف اخلاقی شهروندان جامعه و نگرش‌شان به مجازات مرگ وجود دارد یا عوامل دیگری آن‌گونه در نظریه‌های رقیب آمده است، متبیین نگرش ایرانیان است و میزان برخورداری از عواطف اخلاقی نقش‌چندانی در این میانه ایفا نمی‌کند؟

بی‌شک پرداختن به چنین موضوعی و پاسخ گفتن به چنین سؤالاتی، دارای اهمیت

فراوانی است. امروزه شیوه اجرای شماری از احکام می‌تواند احساسات عادی و بهنجار بسیاری از افرادی که در جامعه‌ی ما رشد کرده‌اند را خدشه‌دار سازند، واقعیت و نیروی این احساسات، توسط هر دستگاهی که بکوشد این روش‌ها را در این بستر فرهنگی به کار گیرد، به سرعت لمس خواهد شد. اکنون در ایران طیف وسیعی از روش‌های اجرای مجازات‌های ممکن در قانون جزایی وجود دارد که حتی اندیشیدن بدان برای بسیاری از افراد جامعه دشوار است، افعالی مابین با احساساتشان. احساساتی که هم ناممکن‌ها را نشان

می دهند و هم کرانه های امور ممکن را ترسیم می کنند، مرزهایی که نامرئی اند و سخنی از آن ها در میان نیست و فقط هنگامی مرئی می شوند و آشکار که پا از آن ها فراتر نهاده می شود. با این همه ما در بسیاری اوقات شاهد این هستیم که تصمیمات مرتبط با سیاست های جزایی برخلاف احساسات رایج اتخاذ می گردند و شیوه هایی معین می گردد که هم توسط مردم تاب آورده نمی شود و هم اجرای آن را برای دست اندرکاران نظام قضایی با مشکل مواجه می سازد،^۱ مانند غائله ی سنگسار سکینه محمد آشتیانی. زنی که در سال ۱۳۸۵ در یکی از دادگاه های کیفری ایران متهم به زنای محصنه و محکوم به اعدام شد. پس از این که وکیل این زن حکم صادره برای او را در وبسایت خود منتشر می سازد، واکنش های بسیاری از سوی مقامات و شخصیت های ملی و بین المللی برانگیخته می شود، وزیر امور خارجه بریتانیا این حکم را قرون وسطایی می خواند که اجرای آن باعث ایجاد نفرت و انزجار در جهان خواهد شد، دولت آمریکا این حکم را مرگ همراه با شکنجه خوانده و آن را محکوم می کند. کشورهای نروژ و فرانسه نیز این حکم را محکوم می کنند، رئیس جمهور برزیل این حکم را بربریت می خواند، بیش از هشتاد تن از هنرمندان و شخصیت های سیاسی، فرهنگی، هنری و علمی جهان در نامه ی سرگشاده ای که در روزنامه تایمز لندن به چاپ می رسد، از رهبر جمهوری اسلامی و رئیس جمهور ایران می خواهند که این حکم را لغو کند و غیره...^۲ سرانجام متولیان نظام جزایی ایران پس از هزینه پردازی فراوان حکم را متوقف می سازند؛ و یا متأخرتر، ماجرای کمپینی که با هشتگ

۱. یکی دیگر از نقاط اهمیت عملی چنین پژوهشی اتفاقاً معاضدت در بحث هایی است که در سالیان اخیر میان حقوق دانان و قانون گذاران الغاء گرا و ابقاء گرا شکل گرفته است. بسیاری از ابقاء گرایان برای تقویت دیدگاه خود به افکار و احساسات عمومی به عنوان یک عذر استناد می کنند و عنوان می دارند که خود با تجویز مجازات اعدام همراه و همدل نیستند اما حمایت عمومی از این کیفر آن ها را معذور داشته است به زعم آن ها از آن جا که افکار و احساسات عمومی آماده ی پذیرش الغای اعدام نیست این کار اعتماد به قوانین را کاهش خواهد داد و به انتقام خصوصی دامن خواهد زد (Moradi & Mahmoodi, 2012)

۲. رجوع کنید به کمپین نجات سکینه محمد آشتیانی:

#اعدام_نکنید در سال ۱۳۹۹ به راه افتاد و قوه‌ی قضاییه را ناچار به توقف حکم اعدام سه جوان معترض در وقایع آبان سال هزار و سیصد و نود هشت ساخت.

شکافی که موضوع بررسی پاره‌ای از تحقیقات در سال‌های گذشته بوده است. تحقیقاتی که وجود این شکاف بین نگرش‌های عمومی با رویکرد دستگاه قضایی را نشان‌دهنده‌ی هماهنگی ضعیف نهاد مجازات با سایر بخش‌های جامعه دانسته و عمیق‌تر شدن آن را دارای پیامدهای ناگواری همچون افزایش تنش و بی‌هنجاری اجتماعی و هدر رفتن سرمایه‌های اجتماعی و اقتصادی و نیز تعارض نظام قضایی با نهادها و مجامع بین‌المللی می‌دانند (Jafari & Serajzadeh, 2011) به نظر می‌رسد که این احساسات، موضوع تناسب را سرانجام به نظام قضایی ما تحمیل می‌کنند و تعیین می‌کنند چه چیزی شدنی است و چه چیز ناشدنی. شاید اگر بتوانیم ساختار احساسات امروز و مجازات‌های پذیرفتنی از سوی این شاکله را شناسایی کنیم، بتوانیم با هزینه‌هایی بسیار کمتر گام در راه منطبق‌سازی این دو برداریم.

پیشینه‌ی تحقیق

در بررسی پیشینه‌ی این پژوهش، واری‌متون موجود به زبان فارسی نشان می‌دهد که تاکنون اندک پژوهش‌هایی انجام گرفته‌اند که موضوعشان به‌طور خاص موضوع پژوهش حاضر یعنی ارتباط عواطف اخلاقی با نگرش به مجازات مرگ باشد. یکی از این اندک پژوهش‌ها، پژوهش خزائی و خزایی (2018) با عنوان تحول در آئین‌های اعدام در گذار از دوره‌ی قاجار به مشروطه و پهلوی: از مرگ هزاربارہ تا نقطه صفرِ تعدیّب، است. پژوهشی که در آن به تغییرات رخ داده در صحنه‌ی مراسم اعدام و تشریفات همبسته با آن در دوران قاجار پرداخته می‌شود و این نتیجه حاصل می‌آید که در دوران گذار از قاجار به مشروطه، در نتیجه‌ی شکل‌گیری نگرش‌های نوین در باب مجازات مرگ، شکل و صورت مجازات اعدام دستخوش تغییر و تحول شده است. در یک بررسی تئوریک دیگر اسفندیاری و جوان جعفری (2020) به مطالعه‌ی جامعه‌شناختی تحول شیوه‌های مجازات اعدام در ایران و آمریکا می‌پردازند و به این نتیجه می‌رسند که تحول فرم‌های مجازات مرگ در این دو

کشور را از یک سو می توان به تحولات فرهنگی نسبت داد و آن را یک فرایند طبیعی در راستای هماهنگ شدن اجرای مجازات با احساسات و ذهنیت جامعه دانست، از سوی دیگر می توان گفت که تحول در شکل اجرای مجازات اعدام، نمادی از تغییر در سازوکارهای کنترلی نهاد قدرت به واسطه‌ی پیشرفت تکنولوژیک دنیای مدرن است. در خصوص مجازات مرگ و نگرش به آن اما، آثاری چند به طبع رسیده است. آثاری که از زوایای متفاوت به این پدیده پرداخته‌اند. یکی از این آثار تحقیقی است که عبداللهی و محقق‌ی کمال (2011) با عنوان نگرش دانشجویان و اساتید دانشگاه شهید بهشتی نسبت به مجازات اعدام به انجام رسانده‌اند. پژوهشی که محققان هدفش را آگاهی از نگرش افراد تحصیل کرده و روشنفکر دانشگاهی در خصوص اعمال مجازات اعدام و انواع جرائم مستوجب آن دانسته‌اند. نتایج این تحقیق در دو گروه اساتید و دانشجویان نشان می‌دهد که ۶۹ درصد از دانشجویان و ۴۸ درصد از اساتید با وجود مجازات اعدام موافق‌اند و همچنین در میان دانشجویان، زنان بیش از مردان از مجازات اعدام حمایت می‌کنند، ولی این موضوع در میان اساتید صدق نمی‌کند و ارتباطی میان جنسیت و حمایت از مجازات اعدام وجود ندارد. نتیجه‌ی دیگری که این محققان از آن سخن می‌گویند این است که عمدتاً گروه‌های آسیب‌پذیر بیشتر خواهان حذف افرادی هستند که حقوق اجتماعی را نادیده گرفته و به حقوق افراد ضعیف تجاوز می‌کنند. مطالعه‌ی قاسمی^۱ (2009) در رابطه با نگرش‌های عمومی نسبت به کیفرهایی همچون مجازات مرگ در ایران نیز نشان می‌دهد که زنان حمایت کمتری از مجازات‌های بدنی دارند و همچنین عمده‌ی آنان تمایلی به بخشودگی مرتکبین قتل‌های شرافتی ندارند؛ اما در میان اروپاییان و آمریکاییان شاهد تحقیقاتی فراوان در این حوزه هستیم. شماری از آثار در حوزه‌ی مفهومی این نوشتار به طبع رسیده‌اند که درست به مانند کار ما در پی بررسی تأثیرگذاری عواطف مدرن بر نگرش به مجازات مرگ بوده‌اند. معروف‌ترین اثر از آن پیتراسپیرنبرگ^۲ (1984) است، با

1. Ghassemi
2. Peter Spierenburg

عنوان نمایش رنج: اعدام و تکامل سرکوب^۱ که در آن به مقوله‌ی حساسیت به رنج دیگران و منسوخ شدن مجازات اعدام در ملاً عام از سده‌ی ۱۷ ام به بعد پرداخته می‌شود. یکی دیگر از آثاری که درست با همین بن مایه و مضمون به انجام رسیده کار گاترل^۲ (۱۹۹۶) با عنوان چوبه‌ی دار: اعدام و مردمان انگلیس از ۱۷۷۰ تا ۱۸۶۸ است.^۳ گاترل در این اثر نشان می‌دهد که شکل‌گیری نازک طبعی روزافزون در میان مردمان انگلستان موجبات برچینی بساط چوبه‌های دار از میادین را فراهم ساخته است.

آثار برخی محققان نیز می‌تواند به دلیل تمرکز خاص بر نوع خاصی از عواطف قرابت بیشتری با کار ما داشته باشد مانند پژوهش یونور^۴ و همکاران (۲۰۰۵) با عنوان همدلی و حمایت عمومی از مجازات مرگ.^۵ یونور و همکارانش به این نتیجه می‌رسند که عاطفه‌ی همدلی تأثیر مستقیم و غیرمستقیم (با اثرگذاری بر رواداری نژادی و قومی) بر میزان حمایت آمریکاییان از مجازات مرگ دارد، بدین ترتیب که افرادی که از میزان همدلی قوی‌تری برخوردار هستند حمایت کمتری از مجازات مرگ نشان داده‌اند و همچنین این افراد به واسطه‌ی گرایش‌های سیاسی لیبرال و همچنین تساهل نژادی و قومی بیشتر نیز، شانس کمتری برای حمایت از مجازات مرگ داشته‌اند. از دیگر دلایلی که این تحقیق در تبیین حمایت کمتر افراد همدل از مجازات مرگ برمی‌شمرد این است که افراد همدل‌تر باورها و موانع اخلاقی سخت‌تری در خصوص وارد آوردن آزار بر دیگران دارند و مجازات مرگ را در تخالف با ضوابط اخلاقی خود می‌بینند. برایان گادچارلز^۶ (۲۰۱۵) در رساله‌ی خود با عنوان تأثیر همدلی بر حمایت از مجازات مرگ^۷ به بررسی ارتباط میان نگرش به مجازات مرگ و عاطفه‌ی همدلی می‌پردازد؛ و به این نتیجه می‌رسد که میان

-
1. Spectacle of Suffering: Executions and Evolution of Repression
 2. Gatrell
 3. The hanging tree: Executions and the English people 1770–1868.
 4. Unnever
 5. Empathy and Public Support for Capital Punishment
 6. Brian Godcharles
 7. Effect of Empathy on Death Penalty Support

همدلی فرهنگی و قومی^۱ و میزان حمایت از مجازات مرگ رابطه‌ی مستقیمی برقرار است. گادچارلز و دیگران (2019) در تحقیقی بر روی جامعه‌ی آمریکایی به این نتیجه می‌رسند که اولاً اکثریت جامعه‌ی آمریکایی از وجود مجازات مرگ حمایت می‌کنند و ثانیاً زنان و سیاه‌پوستان به میزان کمتری از مجازات مرگ حمایت می‌کنند. این محققان در نهایت و با توسل به داده‌های تجربی، این حمایت کمتر در این گروه‌های اجتماعی را با متغیر برخوردارِ بیشتر از عاطفه‌ی همدلی تبیین می‌کنند.

مرور این آثار آشکار سازنده‌ی اهمیت‌یابی متغیرهای فرهنگی در بررسی مجازات‌ها خاصه مجازات مرگ و عطف توجه به عواطف و اثرگذاری آن بر سیاست‌های تقنینی و جزایی است؛ اما علیرغم توجهات دم‌افزون به عواطف و جامعه‌شناسی این پدیده در جهان غرب، محققان و جامعه‌شناسان ایرانی به‌رغم باور به این نکته که "مطالعات عاطفه در فهم مناسبات اجتماعی و فرهنگی و تحولات تاریخی در متن جامعه‌ی ایرانی بسیار راهگشاست" (Zokaei, 2019:15) و همچنین باور به این که جامعه‌ی ایرانی در مسیر تکوین تاریخی خود، جامعه‌ای هیجان‌خیزتر و هیجان‌سازتر بوده است (Ferastkhah, 2019) هنوز آن را در خور توجه فراوان نیافته و تحقیقات تجربی جامعه‌شناختی پرمایه‌ی را پیرامون آن سامان نداده‌اند؛ و همین‌تک متنی خود یکی از دلایل نگارش مقاله‌ای از این دست می‌تواند بود.

مبانی نظری

پربیداست که افراد در مواجهه با مجازات‌های صعب، خاصه مجازات مرگ، نگرش‌های مختلفی دارند و متفاوت از هم می‌اندیشند، اما سبب این دیگرگون‌اندیشی چیست و چگونه می‌توان حمایت یا عدم‌حمایت از مجازات مرگ را تبیین نمود؟ در متونی که در مقام پاسخ‌گویی به این سؤال برآمده‌اند، شمار متعددی از تبیین‌ها را می‌توان حصر به استقراء نمود. خطوط آتی شرح این تبیین‌هاست.

1. Ethnocultural empathy

حمایت از مجازات مرگ به مثابه واکنشی ابزاری یا فایده اندیشانه در برابر جرم:^۱ این رویکرد حمایت از مجازات مرگ را برآمده از خواست افراد به تقلیل نرخ جرم می‌داند و فرضیه‌ی بنیادی آن این است که افرادی که از جرم می‌ترسند، یا جرم را یک مسأله‌ی اجتماعی بسیار جدی می‌پندارند و هم‌زمان مجازات‌های سخت را کاهنده‌ی نرخ جرم می‌دانند، حمایت بیشتری از مجازات مرگ به عمل می‌آورند. چارلز دبلیو توماس^۲ در آثار متعددی به گردآوری نظریه‌هایی پرداخته که ذیل این رویکرد قرار می‌گیرند و همچنین خود، برجسته‌ترین تحقیقات را در اثبات چنین فرضیه‌ای به عمل آورده است. (Tyler & Weber, 1982) یکی از مشهورترین نظریات ذیل این رویکرد نظریه‌ای است ناظر بر مفهوم بازدارندگی. تبیینی به تمام مبتنی بر نظریه‌ی انتخاب عقلانی. قائلان به این نظریه بر این باورند که حمایت از مجازات مرگ نشأت گرفته از باور به بازدارندگی مجازات مرگ است. بازدارندگی‌ای که از دو طریق ممکن می‌گردد. بازدارندگی عام و بازدارندگی خاص. بازدارندگی خاص به این معنی است که اعدام مجرم امکان ارتکاب مجدد جرم را از او خواهد ستاند. در بازدارندگی عام اما اعدام، مجرم را به درس عبرتی بدل خواهد ساخت و این بار اعضای جامعه را از ارتکاب جرم برحذر خواهد داشت.

پژوهش‌های گوناگونی در بررسی رابطه‌ی میان دو متغیر حمایت از مجازات مرگ و باور به بازدارندگی این مجازات به انجام رسیده است که بسیاری‌شان مؤید چنین ارتباطی بوده‌اند. پژوهش‌هایی درصدد اثبات این نکته که دلیل اصلی حمایت از مجازات مرگ باور به بازدارندگی این شیوه از مجازات است. به‌عنوان مثال توماس (1975) در نوشتار رویکردی جامعه‌شناختی به حمایت عمومی از مجازات مرگ^۳ نشان می‌دهد که چگونه متغیری همچون «باور به نقش بازدارنده‌ی مجازات در ارتکاب جرم»، نقش علی بسزایی در نگرش افراد به مجازات مرگ و حمایت از آن در جوامع انسانی ایفاء می‌کند.

1. Instrumental Response to Crime

2. Charles W Thomas

3. A Sociological Perspective on Public Support from Capital Punishment

برجسته‌سازی جرم:^۱ رویکرد دیگری که در تبیین حمایت از مجازات مرگ شکل گرفته است رویکرد برجسته‌سازی جرم است؛ به نظر می‌رسد عمده‌ی نظریه‌هایی که ذیل این رویکرد قرار می‌گیرند را می‌توان متأثر از آثار اندیشمندان^۲ همچون تیلور^۳ و استینچ‌کامب^۴ دانست. این دو در آثار خود عنوان داشته‌اند که میان میزان قربانی شدن^۴ و ترس از جرم^۵ با میزان حمایت از مجازات مرگ رابطه وجود دارد. نخستین نظریه منتج از آثار این دو نظریه‌ای است مبتنی بر مفهوم ترس، الگوی ترس عنوان می‌دارد که ترس بیشتر از جرم ارتباط عمیقی با حمایت بیشتر از مجازات مرگ دارد. کیل و ویتو^۶ (۱۹۹۱) در شماری از ایالت‌های آمریکا، دست به بررسی ارتباط این دو متغیر می‌زنند و درمی‌یابند هرچه ترس یک فرد از وقوع جرم در محل زندگی‌اش بیشتر باشد، میزان حمایت بیشتری از مجازات مرگ را از خود بروز می‌دهد. این دو افزایش روزافزون حمایت از مجازات مرگ در جامعه‌ی آمریکایی را نشأت گرفته از افزایش نرخ جرم در دهه ۹۰ میلادی می‌دانند. یکی دیگر از نظریه‌های حمایت از مجازات مرگ ذیل این تبیین، الگوی مواجهه^۷ نام دارد. این تبیین بر این فرض استوار است که میان مواجهه با جرم یعنی میزان قربانی جرم شدن با میزان حمایت از مجازات مرگ ارتباط مستقیمی وجود دارد. شماری از تحقیقات در پی بررسی رابطه این دو متغیر برآمده‌اند، برای مثال پژوهش سلترز و مک کورمیک^۸ (۱۹۸۷) با عنوان تأثیر قربانی شدن و ترس از جرم بر نگرش حامیان مجازات مرگ و یا کار فتاح^۹ (۱۹۷۹) در خصوص ترس از قربانی شدن و نگرش به مجازات مرگ.

1. Crime Saliency

2. Taylor

3. Stinchcombe

آثاری همچون جرم و مجازات: نگرش‌های در حال تغییر در آمریکا نوشته استینچ کامب و دیگران (۱۹۸۸) و برجسته

سازی جرم و حمایت از مجازات‌های جزایی خشن نوشته تیلور و دیگران (۱۹۷۹)

4. victimization

5. Fear of crime

6. Keil & Vito

7. Exposure Model

8. Seltzer and McCormick

9. Fattah

الگوی انگیزه‌های نمادین^۱ یا نگرشِ نمادین: این الگو یکی دیگر از تبیین‌های مرتبط با حمایت از مجازات مرگ است که عنوان می‌دارد ترجیحات سیاسی، مذهبی، نژادی، قومی و غیره‌ی فرد تأثیری عمیق بر روی نگرش وی به مجازات مرگ دارد. این تبیین بر این باور است که حمایت از مجازات مرگ بیشتر نمادین است تا فایده‌گرایانه. تام آر تیلر و رنه وبر^۲ (1982) در پژوهشی با عنوان *حمایت از مجازات مرگ: واکنشی فایده‌گرایانه به جرم یا ایستاری نمادین*^۳ نشان می‌دهند که ترجیحات نمادین افراد، تأثیری شگرف در میزان حمایت‌شان از مجازات مرگ دارد، تأثیری افزون‌تر از توجیحات ابزاری همچون بازدارندگی. به زعم آن‌ها "نگرش‌های سیاسی و اجتماعی منابع اصلی باورهای وابسته با ارزش‌های سزادهانه، ارزش‌های بازدارنده و انسانی بودن مجازات مرگ هستند" (Tyler & Weber, 1982:41)

فرضیه‌ی مارشال: این فرضیه یکی دیگر از تبیین‌هایی است که در خصوص نگرش افراد به مجازات مرگ توسط قاضی دیوان عالی ایالات متحده، تورگود مارشال^۴ در سال 1972 ارائه شده است. در این تئوری^۳ فرض اساسی وجود دارد: (۱) حمایت از مجازات مرگ رابطه‌ی معکوسی با میزان دانش افراد در خصوص آن دارد (۲) قرار گرفتن در معرض اطلاعات در خصوص مجازات مرگ، موجب احساساتی است که علیه مجازات مرگ هستند. (۳) قرار گرفتن در معرض اطلاعات در خصوص مجازات مرگ بر روی کسانی که به دلایل سزادهانه حامی مجازات مرگ هستند هیچ تأثیری نخواهد داشت. فرضیه اصلی این تئوری همان فرض اول است که عنوان می‌دارد حامیان مجازات مرگ اطلاعات و دانش کمتری در خصوص این مجازات دارند و با بالا رفتن دانش در خصوص مجازات مرگ میزان حمایت از این مجازات تقلیل می‌یابد.

1. Symbolic motive model

2. Tom R. Tyler and Renee Weber

3. Support for The Death Penalty; Instrumental Response to Crime, Or Symbolic Attitude

4. Thurgood Marshall

الگوی سزاخواهی: در این شیوه از تبیین باور بر این است که حمایت از مجازات مرگ ریشه در تقاص خواهی دارد و نه باور به بازدارندگی یا موارد دیگر، تقاص خواهی ای که استعاره‌ی "چشم در برابر چشم" تجلی بارز آن است و در واقع تلاشی است برای دستیابی به عدالت از طریق مجازات و در بسیاری فقرات، اعدام نزدیک‌ترین به عدالت. پژوهش‌های گسترده‌ای در مقام بررسی رابطه این دو متغیر یعنی *باورهای سزادهانه* و *حمایت از مجازات مرگ* به انجام رسیده است و بسیاری این پژوهش‌ها ارتباط این دو را تأیید کرده‌اند،^۱ الث وورث و رأس^۲ (1983) در *افکار عمومی و مجازات مرگ* به بررسی نگرش آمریکاییان به مجازات مرگ می‌پردازند و نشان می‌دهند که ارتباط معناداری میان باورهای سزادهانه و طرفداری از مجازات مرگ وجود دارد

نظریه سلطه‌ی اجتماعی^۳: این نظریه یکی دیگر از نظریه‌هایی است که توجهات بسیاری را به خود معطوف داشته و برای تبیین و پیش‌بینی نگرش به مجازات مرگ مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. نظریه‌ی سلطه اجتماعی نظریه‌ای است نسبتاً نو ظهور در باب روابط اجتماعی. این نظریه جامعه را به مثابه سلسله مراتبی از گروه‌ها توصیف می‌کند. در این دیدگاه هر جامعه‌ای دست کم دارای یک گروه هژمونیک (دارندگان پایگاه برتر) و یک گروه مرجع منفی (دارندگان پایگاه فروتر) می‌باشد. بر طبق این نظریه، نابرابری کلیدواژه‌ی فهم ارتباط این دو گروه است. نابرابری‌هایی که از طریق سه مکانیزم رفتار بین گروهی، تداوم می‌یابد: تبعیض نهادی^۴، تبعیض فردی انباشته^۵ و عدم تقارن رفتاری^۶. بنابراین نظریه، ایدئولوژی‌های فرهنگی عمیقاً پذیرفته شده یعنی همان اسطوره‌های مشروعیت بخش^۷ فراهم آورنده‌ی توجیهات اخلاقی و عقلانی این مکانیزم‌های رفتاری بین

۱. به عنوان مثال رجوع کنید به (Sethuraju&others, 2016)

2. Ellsworth&ross
3. Social Dominance Theory (SDT)
4. Institutional Discrimination
5. Aggregated Individual Discrimination
6. Behavioral Asymmetry
7. Legitimizing Myths

گروهی هستند (Sidanius et al, 1999). جیم سیدانیوس^۱ روان‌شناس سیاسی برجسته‌ی آمریکایی را می‌توان شناخته‌شده‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد دانست، نظریه‌ی سیدانیوس با ذکر این نکته آغاز می‌شود که گروه‌های اجتماعی در جوامع انسانی پیوسته شکل سلسله مراتبی به خود می‌گیرند. سلسله مراتبی که می‌توان منشأ آن را یک سه‌ضلعی دانست، ضلع نخست مبتنی بر ویژگی سن است، به این معنا که افراد با سن بیشتر دارای قدرت بیشتر و پایگاه اجتماعی بالاتری نسبت به کودکان و افراد کم سن و سال هستند، ضلع دوم مبتنی بر جنس است مردان قدرت بیشتر و جایگاه اجتماعی رفیع‌تری نسبت به زنان دارند و ضلع سوم مبتنی بر یک ویژگی متغیر است که در فرهنگ‌های گوناگون اشکال مختلفی به خود می‌گیرد، مثلاً می‌تواند نژاد، قومیت، دین، ملیت و غیره باشد؛ و همان‌گونه که عنوان شد در سلسله‌مراتب اجتماعی گروه هژمونیک در صدر قرار می‌گیرد و گروه مرجع منفی در ذیل. نقش‌های اجتماعی قدرتمند توسط اعضای گروه صدرنشین تصاحب می‌شود، مثلاً توسط مردان مسن مسلمان، یا مردان مسن سفیدپوست. (Ibid). قائلان به نظریه‌ی سلطه اجتماعی بر این باورند که نظام جزایی به‌عنوان یک نهاد تبعیضی قوام‌بخش سلسله‌مراتب اجتماعی عمل می‌کند و بهره‌مندی‌های منفی اجتماعی (مانند مجازات اعدام) بیشتری را به گروه‌های تحت سلطه اختصاص می‌دهد. برای مثال بسیاری از مطالعات نشان می‌دهند که میان صدور حکم اعدام و پایگاه اجتماعی اقتصادی متهم و قربانی رابطه معناداری وجود دارد و در صورت کنترل تمامی فاکتورهای دیگر، اگر قربانی جزء پایگاه بالا باشد (مثلاً سفیدپوست باشد) و متهم جزء پایگاه پایین (مثلاً سیاه‌پوست) احتمال اعدام بسیار بیشتر است. (Mitchell, 1993) به بیان ساده‌تر این نظریه بر این باور است که مجازات مرگ، یک سیاست اجتماعی سلسله مراتب‌ساز است و لذا میزان حمایت از این مجازات را می‌توان با شاخص میزان گرایش به سلطه اجتماعی^۲ پیش‌بینی کرد. طبق این الگو مردان گرایش بیشتری به سلطه‌ی اجتماعی دارند پس حمایت بیشتری از مجازات مرگ خواهند داشت، آن‌هم با توسل مستقیم یا غیرمستقیم به باورهای مشروعیت بخش. در این الگو، باورهای

1. Sidanius

2. Social Dominance Orientation (SDO)

مرتبط با الگوهای موجود حمایت از مجازات مرگ، مانند باورهای ناظر بر بازدارندگی، سزادهی و غیره. در نقش باورهای مشروعیت‌بخش ظاهر می‌شوند تا حمایت از مجازات مرگ را عقلانی جلوه دهند، برای مثال، این باور که مجازات مرگ موجب بازدارندگی از جرم است، مورد استفاده قرار می‌گیرد تا اعدام را ضرورتی برای داشتن جامعه‌ای امن‌تر معرفی کند.

تئوری عواطف اخلاقی و نگرش به مجازات مرگ: این تئوری بر ارتباط متقابل بهره‌مندی و نابه‌رمندی از عواطف اخلاقی و حمایت از مجازات مرگ تأکید می‌کند. سوزان باندز (2009) را می‌توان برجسته‌ترین چهره این رویکرد در دو دهه‌ی اخیر دانست. باندز بر این نکته تأکید می‌گذارد که مهم‌ترین عامل در حمایت و یا عدم حمایت از مجازات مرگ نه استدلال‌های اخلاقی که عواطف اخلاقی است، به‌زعم او تمامی استدلال‌های له یا علیه مجازات مرگ همه مسبوق‌دوری‌ها و نگرش‌های افراد هستند و خود این‌ها مسبوق بر عواطف. این ایده را می‌توان به‌طور مستقیم متأثر از تئوری عواطف متمدن شده‌ی نوربرت الیاس در فرایند متمدن شدن دانست که در آن عنوان می‌داشت: در فرایند پیشرفت تاریخی، تغییرات در روابط اجتماعی و به تبع آن مطالبات فرهنگی در نهایت تأثیری عمیق بر سازمان روانی افراد و به‌طور اخص بر ساختار سائق‌ها و عواطفشان می‌گذارد و موجود انسانی به تدریج سوپر ایگویی را می‌پروراند که در تطابق با مطالبات فرهنگی، به طرز مؤثری از تظاهرات سائق‌ها و بیان خشم‌ها جلوگیری می‌کند. بدین گونه تغییرات فرهنگی، یک پیامد نیت‌ناکرده‌ی روان‌شناختی به همراه می‌آورد، چیزی که الیاس آن را "فرایند متمدن شدن روانی" (Elias, 1978: xii) می‌خواند. فرایندی که در بلند مدت تغییراتی را در ساختار شخصیت فرد ایجاد کرده و بازدارنده‌های درونی هم‌چون ترس، شرم، ملاحظه‌کاری، خجالت، همدلی و شفقت را در او قوت می‌بخشد. در طول زمان، این قواعد به تدریج توقعات بیشتری را می‌پروراند و سطوح بالاتری از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها را می‌طلبند و آستانه‌ی دم‌افزونی از حساسیت و نازک طبعی را تولید می‌کنند. در نتیجه منظره‌ی خشونت و یا آزار جسمانی و درد کشیدن برای احساسات مدرن

بسیار آزارنده و ناخوش آیند می‌گردد و نگرش افراد به هرگونه اعمالِ خشونت جسمی بر مجرمان را متأثر می‌سازد. نظریه‌ی باندز به عنوان چهارچوب نظری این پژوهش برگزیده شده است و قسمت آتی به شرح افزون‌تر این چهارچوب و نقد نظریه‌ی های پیشین اختصاص خواهد داشت.

نقد رویکردهای پیشین و تصریح مبانی نظری

نتایج به‌دست آمده در بسیاری از مطالعات، تئوری‌های مبتین نگرش به مجازات مرگ را با تردید روبرو کرده و نشان می‌دهند که دلایل اظهارشده در حمایت از مجازات مرگ، ربط چندان وثیقی با علل واقعی حمایت از این پدیده ندارند و نگرش به مجازات مرگ در اصل ریشه در احساسات و عواطف انسانی دارند. عواطفی که این نظریه‌ها نقش آن‌ها را فروگذارده و یا با آن‌ها به‌مثابه متغیری فرعی و نه‌چندان اثرگذار مواجه شده‌اند. باور ما اما این است که عواطف هرگز متغیرهایی فرعی نبوده و برخلاف داعیه‌ی این نظریه‌ها، اثرگذاری عمیقی بر داوری‌ها و نگرش‌های آدمی دارند تا بدانجا که می‌توان اغلب این تئوری‌ها که به‌ظاهر عمیقاً فایده‌انکارانه‌اند و عملگرایانه، در باطن مملو از مؤلفه‌های عاطفی دانست و متعین از عواطفی همچون ترس و شفقت و همدلی.

تئوری‌های مبتنی بر باورهای بازدارنده و همچنین تئوری‌های مبتنی بر الگوی سزاگرا از برجسته‌ترین این نظریات بودند. رویکردِ بازدارندگی رویکردی فایده‌گراست که ریشه در فرض‌های تجربی روان‌شناختی در خصوص شیوه‌ی تصمیم‌گیری آدمیان دارد. سزادهی اما با ارجاعات و دلالت‌های اخلاقی‌اش، رویکردی است غیرتجربی که بنیادی فلسفی - الهیاتی در استعاره‌ی چشم در برابر چشم دارد. آنچه در این رویکردها مشخص است این است که این دو در هنگام سخن گفتن از ضرورت اعدام، به‌تمامه خود را عاری از عاطفه‌اندیشی می‌دانند.

حامیان رویکرد سزا اندیش بر این باورند که دارندگانِ باورهای سزاگرایانه بانیان قضا را در جستجوی مجازات خطاکاران می‌پندارند، خطاکارانی که سزاوار مجازاتی متناسب با خطاکاریشان هستند و این سزادهی، از قضا شیوه‌ای است برای پرهیز از واکنش‌های عاطفی

و حتی الامکان قاعده‌مندسازی آن‌ها. سزاگرایان، سزادهی را از انتقام متمایز و ممتاز می‌دانند و همواره نگران از قرابت غلط‌انداز سزادهی با انتقام و زشتی‌های آن هستند؛ و بر این باورند که این مفهوم صرفاً واژه‌ای آراسته و بزک شده نیست که در جای انتقام نشانده شده باشند، بلکه بالعکس در نقطه‌ی مقابل آن است، یعنی تحقق عدالت و گریزاز انتقام‌جویی (Sundby, 2006).

بررسی دقیق‌تر این رویکرد پرسش‌های فراوانی را اما پیش می‌آورد. به‌عنوان مثال آیا می‌توان مفهوم مرگ به‌مثابه مجازات عادلانه را بدون ارجاع به عواطف انسانی در نظر آورد، مخصوصاً هنگامی که پای مجازات مرگ در میان است؟ چه چیزی یک فرد، یک جامعه یا نهاد قضایی را بدین نتیجه می‌رساند که مجازات مرگ برای پاره‌ای از جرائم مجازاتی عادلانه است؟ اگر مسأله بر سر عدالت است و مجازات مرگ مجازاتی عادلانه برای برخی جرائم، چرا فقط برخی از جوامع بر عادلانه بودن این مجازات برای آن جرائم، تأکید می‌کنند و یا چرا در درون همان جامعه‌ی خاص نیز اتفاق رأیی بر عادلانه بودن چنین مجازاتی برای آن جرائم، وجود ندارد؟ باوجود ابهامات و پیچیدگی‌های فراوانی که در تعریف عدالت و استحقاق وجود دارد، چگونه می‌توان فلسفه‌ای برای مجازات بر فراز این مفاهیم بنا کرد؟ چرا برخی قضات برخی افراد را مستحق مجازات مرگ می‌دانند و برخی قضات دیگر نه؟ پاسخ قائلان به رویکرد سزاگرایی برای این پرسش‌ها چیست؟

رویکردی که داعیه‌ی تصمیم‌گیری و انتخاب بر اساس ملاک عدالت و اخلاق را دارد و آن را مبری از عاطفه‌اندیشی می‌داند در برابر یافته‌های نوینی که داوری‌های اخلاقی آدمی را عمیقاً متأثر از زمینه‌های روان‌شناختی و اجتماعی او می‌دانند که اغلب در سطح ناخودآگاه عمل می‌کنند (Murphy, 2007) پاسخ‌چندان روشنی ارائه نداده است. یافته‌هایی که به‌طور خاص در حوزه‌ی تصمیمات جزائی بالأخص مجازات مرگ نیز به چشم می‌خورند. به‌عنوان مثال با مجموعه‌ای غنی از پژوهش‌ها در خصوص شیوه‌های تصمیم‌گیری در دادگاه‌های منجر به مجازات مرگ روبرو هستیم که نشانمان می‌دهند، تصمیم برای مرگ و زندگی یک فرد در ذهن و ضمیر قضات، متأثر از متغیرهای فراوانی

است که بسیاری از آن‌ها ارتباط چندانی با ماهیت و مختصات جرم رخ داده و قوانین از پیش تعیین شده ندارند، پژوهش‌هایی که از برجسته‌ترینشان کار ماری سیگلر (2000) و همچنین کار سوزان باند (2009) در خصوص تأثیرگذاری عواطف در فرایند صدور احکام قضایی در دادگاه‌های جزایی است. مدافعان ارتودوکس تأثیرباورهای سزادهانه بر نگرش به مجازات مرگ، اما سخن چندانی در خصوص این پویایی‌ها بر زبان نمی‌آورند و نقد در همین جاست. سخن بر سر این نیست که مدافعان مجازات مرگ عطش انتقام دارند یا صادرکنندگان حکم مرگ و یا گریزندگان از آن صرفاً بر تکانه‌های انتقام‌جویی یا عواطف اخلاقی‌شان تکیه دارند، بلکه سخن اصلی این است که در نگرش به مجازات مرگ عواطف نقشی پیچیده‌تر از آنچه سزاگرایان می‌پندارند، دارند.

در رویکرد بازدارندگی نیز بی‌توجهی به نقش عواطف، مسائل و پرسش‌هایی چند را پیش‌رویمان قرار می‌دهد، به‌عنوان مثال، مسأله‌ی پافشاری حامیان بر مجازات مرگ حتی پس از مواجه‌شدن با شواهد نقیض. رویکرد بازدارندگی بر این مدعاست حامیان مجازات مرگ آن را مؤثرتر از مجازات‌های دیگر همچون حبس ابد می‌پندارند. در شمار فراوانی از تحقیقات انجام‌شده، شواهدی اندک در تأیید این ادعا به‌دست آمده است و از این رو شمار کثیری از متخصصان جرم و مجازات، در جنبه بازدارندگی مجازات اعدام تردید روا داشته‌اند. (Kazemi, 2013)، ماجرا اما اینجاست که به هنگام مواجه‌شدن با این نابازدارندگی، موافقانی که پیش‌تر دلایل بازدارنده را در توجیه حمایت خود برشمرده بودند، دست از حمایت خود نکشیده و به‌عکس به مکانیزم‌هایی همچون تغییر منطق حمایت و چرخش به سمت دلایل سزادهانه روی می‌آورند (Bohm et al, 1990; Gross, 1998) رفته این که عکس این ماجرا نیز صدق می‌کند، یعنی مخالفان مجازات مرگی که مخالفت خود را بر مبنای عدم بازدارندگی این مجازات اعلام داشته‌اند در هنگام مواجه‌شدن با شواهدی به نفع بازدارندگی این مجازات، مخالفت خود را مستند به محکومیت اخلاقی می‌کنند و نه ملاحظات فایده‌گرایانه (Ellsworth & Gross, 1994) و از این روست که بسیاری از تحقیقات در این حوزه به این نتیجه رسیده‌اند که "تغییر در

میزان باور به بازدارندگی مجازات مرگ رابطه‌ی معناداری با حمایت از مجازات مرگ ندارد." (Gross, 1998: 454) به بیانی دیگر در مقوله‌ی حمایت از مجازات مرگ، منطق اعلام شده از سوی فرد ارتباط چندانی با میزان حمایت او ندارد و اگر می‌خواهیم بدانیم چرا افراد از مجازات مرگ حمایت می‌کنند و چرا نگرش خود را در هنگام مواجهه با اطلاعاتی که منطق حمایتشان را زیر سؤال می‌برد؛ تغییر نمی‌دهند نیازمند تبیینی هستیم که عوامل شناختی اهمیت کمتری در آن داشته باشد. ما نیازمند این هستیم که دریابیم داوری‌های اخلاقی و نگرش‌هایی که در ظاهر امر پایه و اساسی شناختی و عقلانی دارند، چگونه شکل می‌گیرند و چگونه پس از شکل‌گیری در مواجهه با شواهد و اطلاعات افرون‌تر تغییر می‌پذیرند و سخن این‌جاست که چنین درکی نیازمند در شمار آوردن نقش عواطف و احساسات است.

پس از بررسی نظریات پیش‌گفته در خطوط آتی به نقش کلیدی عواطف در حمایت از مجازات مرگ خواهیم پرداخت. نقشی که باندز دست در برجسته‌سازی آن برده است و ما در قالب چهارچوب نظری خود به تصریح ایده‌ی او خواهیم پرداخت.

برای درک حمایت افراد از مجازات مرگ، نخست باید به این پرسش پاسخ داد که داوری اخلاقی اعضای جامعه در خصوص این نوع از مجازات چگونه شکل گرفته و چگونه مورد بازبینی و تجدیدنظر قرار می‌گیرد. روایات متعارف پیشین بر این فرض استوار بودند که در مواجهه با بزنگاه‌های اخلاقی، افراد طریق برهان‌ورزی و استدلال پیش می‌گیرند و اگر هم پای عاطفه‌ای در میان باشد، این عاطفه می‌تواند مسبوق بر این داوری باشد و نه علتی برای آن^۱. روایتی که البته انتقادات فراوانی را، خاصه در پرتو یافته‌های نوین روان‌شناسی شناختی و اجتماعی برانگیخته است. به‌طور مشخص در موضوع مجازات مرگ، آنچه موجبات تردید محققان این حوزه را فراهم ساخته همان موضوعی است که در نقد رویکرد بازدارندگی مطرح کردیم؛ یعنی این موضوع که حتی هنگامی که بی‌اساسی

۱. برای شرحی عام در خصوص مسبوقیت عاطفه بر داوری اخلاقی در ساختار کنش‌های اخلاقی مراجعه کنید به

استدلالات‌های حمایتی مدافعان مجازات مرگ بر آفتاب افکنده می‌شود، باز این حمایت را وا نمی‌نهند، این پدیده مصداقی است بارز از آنچه جانانان هایدت،^۱ بی‌جوابی اخلاقی^۲ می‌خواند.

انتقاداتی که نشأت گرفتند داوری اخلاقی از استدلال عقلی را به چالش کشیده و عنوان داشته‌اند که استدلال‌های اخلاقی نه علت داوری اخلاقی که معلول آن‌ها هستند (Greene et al, 2001). انتقاداتی که متغیرهای دیگری را در جای استدلال‌ورزی نشانده‌اند؛ و گفته‌اند که عواطف شکل‌دهنده‌ی قضاوت‌های اخلاقی هستند و تنها پس‌از این قضاوت است که آدمی دست در استدلال برای تأیید این داوری می‌برد (Haidt, 2001). سوزان باند با استعانت از همین آراء در نظریه‌ی نگرش عاطفی به مجازات مرگ خود، برخورداری از ظرفیت عواطف اخلاقی‌ای همچون همدلی و شفقت را تعیین‌کننده‌ی اصلی داوری و نگرش آدمیان به مجازات مرگ می‌داند، ایده‌ای که محققانی همچون ال‌ث وورث و گراس که از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان حوزه‌ی نگرش به مجازات مرگ هستند در تحقیقات تجربی خود آن را تأیید می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که "نگرش‌های اغلب افراد به مجازات مرگ در اصل عاطفی است. استدلال‌ها از طریق این عواطف تعیین می‌یابند و نه بالعکس"^۳ (Ellsworth & Gross, 1994:95) عواطفی که ما نیز در این تحقیق محور بررسی‌های خود قرار داده و بررسی تأثیر این عواطف بر نگرش به مجازات مرگ هدف اصلی ما در بخش میدانی کار خواهد بود.

1. Jonathan Haidt

2. Moral Dumbfounding

۳. الگوهای نیز وجود دارند که بر نقش توامان عاطفه و استدلال تأکید می‌گذارند، برای مثال ایده‌ای که توسط آنتونیو داماسیو (1994) در کتاب خطای دکارتی پیش کشیده شده، داماسیو عنوان می‌دارد هر گونه داوری اخلاقی محصول هم عواطف است و هم استدلال؛ و یا نظریه‌ی دیگری که اظهار می‌دارد در دوره‌های اخلاقی مرتبط با امور شخصی عواطف دست اندرکارند و در موقعیت‌های غیر شخصی، استدلال عقلانی و خرد مستولی می‌گردند. (Greene & Others, 2001)

روش تحقیق

رویکرد و روش مطالعه‌ی عواطف، پیوسته از دلمشغولی‌های اصلی جامعه‌شناسان عواطف بوده است. برخی با پیروی از الگوی علوم طبیعی، عواطف را کمابیش به‌عنوان پدیده‌هایی عینی در نظر آورده‌اند که خود را در معرض اندازه‌گیری، پیش‌بینی و کنترل قرار می‌دهند. برخی نیز بر جنبه‌های ذهنی عواطف تأکید گذارده و در برابر کمی کردن عواطف از خود مقاومت نشان می‌دهند و توجه خود را به عواطف به‌مثابه ساختاری جاری از تجربه‌های زیستی معطوف می‌دارند. شماری نیز البته به تأسی از نورمن دنزین^۱ و ایده‌ی مثلث‌بندی^۲ او که "بررسی موضوع تحقیق با بهره‌گیری از تمامی رویکردهای ممکن" (Denzin, 2017:297) را ترویج می‌کند، هر دو رویکرد را به کار می‌گیرند. در هر یک از این رویکردهای کیفی و کمی بررسی عواطف، برای دست یافتن به تجارب عاطفی سوژه، روش‌های مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرد، تحقیق حاضر از شیوه‌ی خود اظهاری و پیمایش عواطف برای آزمون فرض‌های برآمده از مدل نظری بهره‌جسته است. "خود اظهاری عواطف پرکاربردترین شیوه برای سنجش عواطف است و بر گزارش مشارکت‌کنندگان از تجربه‌ی عواطفشان استوار است" (Tettegah & Gartmeier, 2016: 99) در این پژوهش ما نگرش به مجازات مرگ را متغیر وابسته‌ی خود قرار دادیم و دو عاطفه‌ی اخلاقی شفق و همدلی که خود دارای سه بعد عاطفی، شناختی و قومی فرهنگی می‌باشد را، متغیر مستقل. در این تحقیق از طرح خوشه‌بندی فرهنگی اجتماعی محلات ۳۷۰ گانه شهر تهران که در سال ۱۳۹۶ توسط دفتر مطالعات اجتماعی معاونت اجتماعی شهرداری تهران به انجام رسیده بهره گرفته‌ایم و ترکیبی متوازن از افراد هر ۱۰ خوشه‌ی فرهنگی اجتماعی را در نمونه جای داده‌ایم. با توجه به این که جمعیت شهر تهران در سرشماری سال ۹۵ هشت و نیم میلیون^۳ نفر گزارش شده است. حجم نمونه با ضریب اطمینان ۹۵ درصد و حاشیه خطا ۵ درصد با استفاده از جدول حجم نمونه مورگان برای

1. Norman Denzin
2. Triangulation

۳. نتایج سرشماری ۱۳۹۵ وبگاه مرکز آمار ایران.

کل جمعیت تهران ۳۸۴ نفر است؛ که برای پوشش واریانس این حجم را دو برابر کرده و به عدد ۷۶۸ رسانده‌ایم. متغیرهای موردبررسی به شرح تعاریف مفهومی و عملیاتی ذیل می‌باشد.

نگرش به مجازات مرگ: هر نوع باور تا حدودی ثابت و پایدار در مورد یک پدیده که در آن قضاوت و ارزیابی نهفته باشد، فارغ از مثبت یا منفی بودن آن، نگرش نامیده می‌شود (Karimi, 2017) لذا نگرش به مجازات مرگ جمع‌بندی ذهنی داوری‌هایی است که افراد در خصوص جنبه‌های مختلف این پدیده به عمل می‌آورند. برای سنجش نگرش افراد به مجازات مرگ، طیف ۲۴ گوی‌های که تورستون طراحی کرده و از آن با عنوان QCP نام‌برده می‌شود مورد استفاده قرار خواهد گرفت. البته مک کلوی^۱ (2007) در سال 2007 شش گویه از ۲۴ گویه را حذف کرده و با اعمال تغییراتی نسخه‌ی جدیدی از این طیف ارائه کرده است، مبنای عمل ما در این پژوهش نسخه‌ی اخیر مک کلوی خواهد بود.^۲ پایایی و روایی این شاخص تاکنون در جامعه‌ی ایرانی مورد سنجش قرار نگرفته است، به نظر می‌رسد پژوهش ما فرصت مناسبی برای این کار فراهم آورده است. لازم به ذکر است که ما با الهام‌گیری از کار عبداللهی و محقق‌ی کمال (2011) در ادامه‌ی سنجش نگرش افراد به مجازات مرگ، بخشی را نیز به سنجش موافقت با مصادیق جرائم مستوجب مجازات مرگ از سوی موافقان وجود این نوع از مجازات اختصاص داده‌ایم.

همدلی: همدلی توان فهم و یا احساس تجربه‌ای است که فرد دیگر در حال از سرگذراندن است، یا به واژگانی عام توان گذاردن خود به جای دیگری، توان نشستن در دیده‌ی دیگری. در متون جامعه‌شناختی می‌توان دو گونه از همدلی را یافت، نخست همدلی عاطفی که به معنای تجربه‌ی همدلانه‌ای است که در آن مشاهده‌کننده در حالات

1. McKelvie

۲. طیف اولیه و ۲۴ گوی‌های تورستون به همراه شرحی تفصیلی از آن در کار مک کلوی (2007) قابل دسترس است.

عاطفی مشاهده شونده سهیم می‌شود، یا این که مشاهده شونده برخی حالات عاطفی را در واکنش به مشاهده شونده تجربه می‌کند (Batson, 1991) همدلی عاطفی همچنین به معنای توان واکنش با یک عاطفه‌ی مناسب به حالت ذهنی شخص دیگر، یا دچار عواطف خاصی شدن در اثر مواجهه‌ی با عواطف فرد دیگر، تعریف شده است. دوم همدلی شناختی که به تجربه‌ای اطلاق می‌شود که در آن مشاهده‌کنندگان به حالت درونی فرد مشاهده شونده پی می‌برند ولی لزوماً تغییرات عاطفی را در خود تجربه نمی‌کنند. همدلی شناختی توان فهم وضعیت ذهنی یا افکار شخص دیگر است، چیزی که از آن با عنوان منظرگزینی^۱، تعبیر می‌شود یا نشستن در دیده‌ی دیگری و از چشم او جهان را دیدن. (Gerace et al, 2013).

ما در اینجا برای سنجش عاطفه‌ی همدلی از مدل سه‌بعدی که گادچارلز^۲ (2015) برای این منظور طراحی کرده استفاده خواهیم کرد، گادچارلز برای سنجش میزان همدلی سه خرده شاخص را مدنظر قرار داده است و لذا ما نیز مدلی سه‌بعدی برای سنجش همدلی خواهیم داشت. مدلی شامل سه بعد همدلی شناختی، همدلی عاطفی و همدلی قومی-فرهنگی^۳، بلافاصله اضافه کنیم که به جای بهره‌گیری از گویه‌های پیشنهادی از سوی خود گادچارلز برای سنجش همدلی شناختی و عاطفی از طیف سنجش همدلی شناختی و عاطفی رنیر و دیگران^۴ (2011) بهره خواهیم گرفت.^۵ یکی از اهداف ما در این تحقیق سنجش پایایی مجموعه گویه‌های این طیف خواهد بود؛ اما برای سنجش خرده شاخص همدلی قومی-فرهنگی از الگوی چهارعاملی که وانگ و دیگران (2003) با عنوان شاخص SEE برای سنجش این مفهوم طراحی کرده‌اند بهره خواهیم گرفت.^۶ یکی از اهداف ما در این تحقیق سنجش پایایی مجموعه گویه‌های این طیف خواهد بود.

-
1. Perspective-taking
 2. Godcharles
 3. Ethnocultural Empathy
 4. Reniers and Others

۵. طیف رنیر و دیگران نسبت به طیف گادچارلز جامعیت بیشتری داشته و جوانب متعددی را در بر می‌گیرد.

6. Scale of Ethnocultural Empathy (See).

شفقت: شفقت یکی دیگر از عواطف اخلاقی است که معنای آن را چنین گفته‌اند "میل به کاستن از رنج افرادی که آن‌ها را نمی‌شناسیم" (Sznajder, 2015:57) ما در این تحقیق برای سنجش این مفهوم از کار پومیر^۱ (2010) و طیفی که او برای سنجش این مفهوم ساخته است بهره خواهیم گرفت. یکی از اهداف ما در این تحقیق سنجش پایایی مجموعه گویه‌های این طیف خواهد بود

یافته‌های پژوهش

متغیر نگرش به مجازات مرگ

متغیر نگرش به مجازات مرگ از طریق طیف ۱۸ گوی‌های سنجش نگرش به مجازات مرگِ مک کلوی سنجیده شد. درنهایت و پس از گردآوری اطلاعات، پایایی طیف مذکور توسط آزمون آلفای کرونباخ مورداندازه‌گیری قرار گرفت. با حذف گویه‌های ۶ و ۱۴ می‌توان طیف ۱۶ سؤالی مک کلوی را برای سنجش نگرش به مجازات مرگ در جامعه‌ی ایرانی با ضریب آلفای کرونباخ ۰/۹۲۹، به‌عنوان یک طیف مناسب و استاندارد مورد استفاده قرار داد.

جدول ۱. میزان حمایت از مجازات مرگ

Table 1. Death penalty attitude

درصد فراوانی تجمعی	درصد فراوانی	فراوانی	نگرش	
16	16	123	1	مخالفت حداکثری
41.2	25, 3	195	2	↓
77.4	36, 2	279	3	
98.3	20.9	161	4	
100	1.7	13	5	موافقت حداکثری
	100	771	کل	

1. Pommier

جدول ۲. توزیع فراوانی نگرش به جرائم مستحق مجازات مرگ

Table 2. Attitudes towards crimes deserving of the death penalty

نام جرم	تعداد موافقان با مجازات اعدام	درصد موافقان با مجازات اعدام	تعداد مخالفان با مجازات اعدام	درصد مخالفان با مجازات اعدام
قاچاق انسان به منظور بهره‌کشی جنسی	456	59	318	41.1
جنایت شریرانه (مانند پدیده خفاش شب)	454	58.4	323	41.4
قتل عمد	441	57	33	43
تجاوز	408	52.5	369	47.5
فساد اقتصادی مسئولان کشور مانند اختلاس	393	50.6	384	49.2
جاسوسی علیه کشور	231	30	546	70
قاچاق مواد مخدر	210	27	560	73
آدم‌ربایی	159	20.5	616	79.5
سرقت مسلحانه	138	17.8	639	82.2
جرائم سیاسی/ اقدام علیه حاکمیت	93	12	684	88
ارتداد	73	9.4	703	90.6
رابطه جنسی نامشروع (زنای محصنه)	57	7	719	93
رابطه جنسی با همجنس (مردان)	48	7	729	93
روسپیگری	54	6.9	723	93.1
رابطه جنسی با همجنس (زنان)	42	5.4	735	94.6
مصرف مشروبات الکلی	21	2	756	98

جدول ۳. توزیع فراوانی پاسخگویان بر اساس نگرش به فرم‌های مجازات مرگ

Table 3. Attitude to death penalty forms

شیوه مجازات مرگ	درصد مخالفان به کارگیری
پرتاب از کوه	79
سنگسار	75
گردن زدن	75
صندلی الکتریکی	70
اتاق گاز	62
تیرباران	51
تزریق مرگبار	48
طناب دار	45

نتایج جداول نشان می‌دهد که حدود ۱۶ درصد از پاسخگویان دارای بیشترین مخالفت با مجازات مرگ هستند و همچنین ۲۵ درصد نیز مخالفت قوی‌ای با مجازات مرگ از خود بروز داده‌اند. لذا می‌توان عنوان کرد در حدود ۴۱ درصد از اعضای جامعه جزء افراد بسیار مخالف و یا مخالف با مجازات مرگ هستند. در یک نتیجه‌گیری می‌توان ۱۶ درصد بسیار مخالف را در شمار الغاگرایان تام و تمام مجازات مرگ در نظر گرفت و ۲۵ درصد مخالف را جزء طرفداران محدودسازی حداکثری مجازات مرگ. نتیجه‌گیری‌ای که اعداد جدول ۴-۹ نیز تا حد فراوانی تأییدی است بر آن. جدولی که نشان می‌دهد در حدود ۱۹ درصد از پاسخگویان برای هیچ‌یک از جرائم مورداشاره مجازات مرگ را تأیید نکرده‌اند و همچنین هیچ مجازات دیگری را نیز علاوه بر مجازات‌های ذکرشده مستحق مجازات مرگ ندانسته‌اند. تشکیل جداول توافقی نشان می‌دهد که حدود ۷۰ درصد کسانی

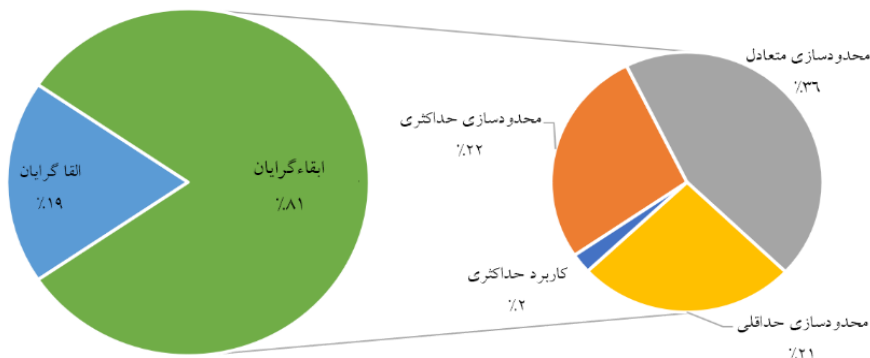
که هیچ مجازاتی را مستحق اعدام نمی‌دانند در گروه افراد بسیار مخالف مجازات و ۳۰ درصد در گروه مخالف قرار می‌گیرند. بدین سان می‌توان نتیجه گرفت که در حدود ۱۹ درصد از افراد نمونه آماری طرفداران الغای مجازات مرگ هستند. یافته‌های جدول ۷-۴ همچنین حاکی از آن است که حدود ۲ درصد از پاسخگویان کاملاً موافق و طرفدار به کارگیری مجازات اعدام در حداکثری‌ترین شکل آن هستند و ۲۱ درصد افراد طرفداران

محدودسازی حداقلی مجازات مرگ هستند. از این اعداد می‌توان نتیجه گرفت که ۲۲ درصد خواهان محدودسازی حداکثری، ۲۳ درصد خواهان محدودسازی حداقلی و ۳۶ درصد خواهان محدودسازی متعادل.

جدول ۴. گرایش به الغاء یا ابقاء مجازات مرگ

Table 4. Abolition or retention of the death penalty

درصد	گرایش		
19%	الغاء گرایان		
22%	محدودسازی حداکثری	محدودسازی	ابقاء گرایان
36%	محدودسازی متعادل		
21%	محدودسازی حداقلی		
2%	کاربرد حداکثری		



شکل ۱. گرایش به الغاء یا ابقاء مجازات مرگ

Figure 1. Abolition or retention of the death penalty

متغیر همدلی قومی-فرهنگی از طریق طیف ۱۵ گوی‌های سنجش همدلی قومی فرهنگی وانگ و دیگران (SEE) مورد سنجش قرار گرفت. در نهایت و پس از گردآوری اطلاعات پایایی طیف مذکور توسط آزمون آلفای کرونباخ سنجیده شد و عدد ۰.۷۹۱. در نمایش همبستگی درونی گویه‌ها به دست آمد و لذا طیف همدلی قومی فرهنگی وانگ و دیگران را می‌توان برای سنجش همدلی قومی و فرهنگی در جامعه‌ی ایرانی را به‌عنوان یک طیف

مناسب و استاندارد مورد استفاده قرار داد. متغیر همدلی شناختی و عاطفی از طریق طیف ۱۹ گوی‌های سنجش همدلی شناختی و عاطفی رینر و دیگران مورد سنجش قرار گرفت. در نهایت و پس از گردآوری اطلاعات پایایی طیف مذکور توسط آزمون آلفای کرونباخ سنجیده شد و عدد ۰/۸۳۱. در نمایش همبستگی درونی گویه‌ها به دست آمد. نتایج بررسی پایایی طیف همدلی شناختی و عاطفی رینر و دیگران نشان می‌دهد که می‌توان این طیف را برای سنجش همدلی شناختی و عاطفی در جامعه‌ی ایرانی را به‌عنوان یک طیف مناسب و استاندارد مورد استفاده قرار داد. متغیر شفقت از طریق طیف ۹ گوی‌های سنجش شفقت پومیر سنجیده شد. در نهایت و پس از گردآوری اطلاعات پایایی طیف مذکور توسط آزمون آلفای کرونباخ سنجیده شد و عدد ۰/۷۹۴. در نمایش همبستگی درونی گویه‌ها به دست می‌توان از این طیف برای سنجش ظرفیت شفقت در جامعه‌ی ایرانی بهره جست. جدول ذیل نتایج بررسی همبستگی میان متغیر نگرش به مجازات مرگ و عواطف اخلاقی است.

جدول ۵. همبستگی میان نگرش به مجازات مرگ و عواطف اخلاقی

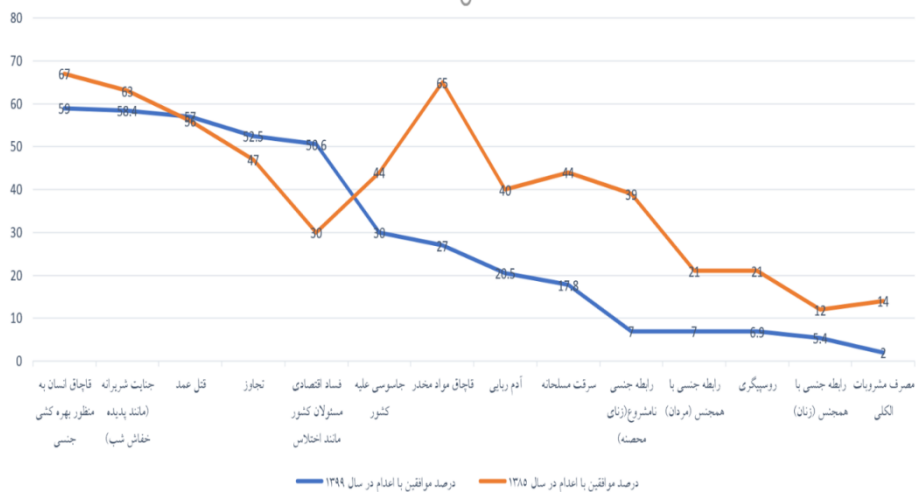
Table 5. Correlation between attitudes toward the death penalty and moral emotions

نگرش به مجازات مرگ	وابسته	
	مستقل	
ضریب همبستگی پیرسون حاکی از وجود یک رابطه معکوس و معنادار با شدت ۴. میان این دو متغیر است و مقدار sig آزمون نیز ۰ است. لذا می‌توان گفت هر قدر همدلی قومی فرهنگی افزایش می‌یابد حمایت از مجازات مرگ کاهش می‌یابد	همدلی	قومی فرهنگی
ضریب همبستگی پیرسون نشان می‌دهد یک رابطه تقریباً ضعیف، معکوس و معنادار با شدت ۳. میان این دو متغیر وجود دارد و مقدار sig آزمون نیز ۰ است. لذا می‌توان گفت هر چه قدر همدلی شناختی افزایش می‌یابد حمایت از مجازات مرگ سیری نزولی می‌گیرد.		شناختی
ضریب همبستگی پیرسون نشان می‌دهد که علیرغم وجود یک رابطه معکوس بسیار ضعیف، با شدت ۰۰۵۷- به سبب این که مقدار sig آزمون ۱ است. نمی‌توان از رابطه معنادار میان این دو سخن گفت.		عاطفی
ضریب همبستگی پیرسون نشان می‌دهد با رابطه‌ای معکوس و ضعیف مواجهیم مقدار sig 0. لذا، رابطه‌ی است معناداری و قابل تعمیم به جامعه.	شفقت	

بحث و نتیجه گیری

بررسی نتایج پیمایشی که در این تحقیق به انجام رسید حاوی نکات با اهمیتی است، نخست این که به نظر می‌رسد جامعه‌ی ایرانی فاصله‌ی فراوانی با الغای تام و تمام مجازات مرگ دارد. یافته‌های پیمایش نشان می‌دهد که چیزی کمتر از ۲۰ درصد از افراد جامعه را می‌توان در شمار الغاگرایان گنجانند و ۸۰ درصد جامعه ایرانی کماکان از وجود مجازات مرگ حمایت می‌کنند. محدودسازی اما داستان دیگری دارد و بیش از ۷۹ درصد از افراد به درجات مختلف خواهان محدودسازی مجازات مرگ هستند و فقط ۲ درصد، طرفدار به کارگیری حداکثری مجازات مرگ. یکی از جلوه‌های محدودسازی، کاسته شدن از شمار جرائمی است که سزاوار مجازات مرگ پنداشته می‌شوند. از میان نمونه جرائم مطرح شده برای پاسخگویان تنها ۴ جرم وجود داشتند که بیش از ۵۰ درصد پاسخگویان آن‌ها را مستحق مجازات مرگ تشخیص داده بودند: قاچاق انسان برای بهره‌کشی جنسی، جنایت شیریرانه، قتل عمد و تجاوز و فساد اقتصادی مسئولان. فقره‌ی آخر، یعنی موافقت بیش از ۵۰ درصدی با اعدام مسئولان دارای فساد اقتصادی را می‌توان شرایط خاص اقتصادی و سیاسی در سالیان اخیر دانست. شاهد این موضوع را شاید بتوان تحقیق عبداللهی (۲۰۱۱) دانست، در آن پیمایش که در اواسط دهه‌ی ۸۰ شمسی به انجام رسیده متوسط موافقت با اعدام مفسدین اقتصادی در حدود ۳۲ درصد به دست آمده است. توقف حکم مجازات مرگ برای جرائم مرتبط با مواد مخدر در قانون الحاق یک ماده به قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۹۶/۷/۱۲، آن‌هم در شرایطی که سه چهارم اعدام‌ها مربوط به جرائم مرتبط با مواد مخدر بوده است یکی دیگر از مصادیق بارز کاستن از شمار جرائم مستحق مجازات مرگ است. نکته قابل توجه دیگر در این پیمایش، تغییر رویکرد جامعه به شماری از جرائمی است که کماکان در قانون، سزاوار مرگ پنداشته شده‌اند، به‌عنوان مثال جرمی همچون زنا‌ی محصنه که روزگاری خشن‌ترین شیوه‌های مجازات مرگ، همچون سنگسار، برای آن‌ها به کار بسته می‌شد و افراد جامعه نیز در این مجازات‌ها مشارکت می‌جستند، ولی اکنون کمتر از ۷ درصد از اعضای جامعه آن را مستحق مجازات مرگ می‌دانند.

به سبب مشابهت برخی از جرائم مورد پیمایش در این کار با پژوهش عبداللهی مقایسه‌ی ارقام به‌دست آمده در آن تحقیق با تحقیق ما لحاظ بررسی روند زمانی نگرش‌ها خالی از فایده نخواهد بود.^۱ نموداری که حاکی از این است که در طول تقریباً ۱۵ سال موافقت با اعدام در اکثر جرائم برشمرده به‌جز فساد اقتصادی، تجاوز و قتل عمد به طرز قابل توجهی کاهش یافته‌است.



شکل ۲. تغییرات رخ داده در نگرش به مجازات مرگ برای برخی جرائم

Figure 2. Changes in attitudes toward the death penalty for certain offences

از دیگر جلوه‌های محدودسازی مجازات اعدام، مقیدسازی فرم‌های آن است، نتایج پیمایش ما حاکی از این است که بیش از ۷۵ درصد از افراد با سه شیوه‌ی پرتاب از بلندی، سنگسار و گردن زدن مخالف هستند، سه شیوه‌ای که علی‌رغم این که در قوانین جاری بر اجرای آن‌ها تأکید شده است ولی دیگر در واقعیت مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، عقب‌نشینی از این شیوه‌های سنتی اعدام و این از رواج افتادگی را می‌توان محصول همین عبداللهی البته میزان موافقت با حکم اعدام برای جرائم برشمرده را در دو گروه مستقل اساتید و دانشجویان به دست آورده است. ما در اینجا به سبب اینکه در بسیاری از جرائم این دو گروه اعداد تقریباً نزدیکی به دست آورده‌اند و همچنین به دلیل عدم دسترسی به انحراف معیار این دو گروه یافته‌های خود را صرفاً با یکی از گروه‌ها یعنی گروه اساتید مقایسه می‌کنیم.

نگرش منفی اجتماعی به آنان دانست. تغییر در قواعد اجرای مجازات لواط و زنا^۱ محصنه^۱ و همچنین شیوهی اجرای این دو حکم در واقعیت، نمونه‌ی روشن این عقب‌نشینی است. تغییر قواعد و رویه‌ای که بارزترین مثال آن منسوخ و برچیده شدن شیوه‌هایی همچون سنگسار است که هرچند کماکان در قانون مجازات اسلامی وجود دارد ولی دیگر نشانی از اجرای آن در واقعیت وجود به چشم نمی‌خورد و اعلام این سخن از سوی سخنگوی قوه قضاییه که "مجازات سنگسار با اینکه در قوانین ایران پیش‌بینی شده، دیگر اجرا نمی‌شود. ممکن است در دادگاه بدوی حکم سنگسار صادر شود اما چنین احکامی در مراحل تجدیدنظر نقض می‌شود و عملاً اجرا نمی‌گردد"^۲.

در این پیمایش طناب دار و همچنین تزریق مرگبار دو فرم از مجازات مرگ هستند که بیش از ۵۰ درصد از اعضای جامعه با استفاده از آن‌ها موافق‌اند. شیوه‌ی دوم یعنی تزریق مرگبار در نظام جزایی ایران به کار گرفته نمی‌شود، شاید با این استدلال که جزء فرم‌هایی نیست که در شرع مقدس به آن اشاره‌ای شده باشد و یا اینکه فرمی بدون درد است. استدلال‌هایی که در سالیان اخیر بسیاری از حقوق‌دانان و عالمان فقه پزشکی کوشیده‌اند آن‌ها را رد کنند و یا با نشان دادن تأکید فقه اسلامی بر موضوعیت و نه طریقت و همچنین حدود اختیار حاکم، مشروعیت بهره‌گیری از فرم‌های مدرن اعدام را مُمهر تأیید زنده (Ghodrati, 2015). بررسی اغلب کشورهای که مجازات اعدام را حفظ کرده‌اند حاکی از این است که این امر صرفاً از طریق تحول در شیوه‌های اعدام ممکن شده است (Esfandiari & Jafari, 2020). روندی که نشانه‌های آغاز آن در ایران نیز قابل مشاهده است.

۱. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۵۰ آئین‌نامه اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص، شلاق و تبعید ۱۳۹۸ ش.

۲. "پایگاه خبری بی بی سی فارسی، سه شنبه ۲۱ نوامبر ۲۰۰۶ - ۳۰ آبان ۱۳۸۵"

مجدداً و در سال ۲۰۰۷ یک مورد سنگسار در مشهد و تاکستان گزارش شد مسئولان قضایی ایران اجرای حکم سنگسار در تاکستان را حاصل اشتباه قاضی دانستند. پایگاه خبری بی بی سی یکشنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۷ - ۰۸ مهر ۱۳۸۶ ت.

بر سر بحث ارتباط عواطف اخلاقی و نگرش به مجازات بازگردیم. پیمایش عاطفه‌ی همدلی در این کار از فراگیری چنین عاطفه‌ای حکایت می‌کند و نشان می‌داد بیش از ۵۰ درصد از افراد دارای ظرفیت همدلی قومی فرهنگی زیاد و خیلی زیاد هستند و کمتر از ۵ درصد از افراد هستند که از ظرفیت همدلی قومی فرهنگی خیلی کم و کم برخوردارند. در خصوص همدلی شناختی - عاطفی حتی موضوع قابل توجه‌تر است، بیش از ۶۰ درصد افراد دارای ظرفیت زیاد و خیلی زیاد از این عاطفه هستند. نتایج استنباطی نیز حاکی از تأیید ارتباط معنادار دو متغیر همدلی قومی فرهنگی و همدلی شناختی با متغیر ایستار مجازات مرگ است. بدین گونه پیداست که ایده‌ی سوزان باند در خصوص ارتباط همدلی با نگرش به مجازات مرگ در جامعه‌ی موردبررسی ما نیز تأیید می‌گردد. شفقت دیگر عاطفه‌ای بود که در این نوشتار بدان پرداخته شد و ارتباط آن با نگرش به مجازات مرگ مورد پیمایش قرار گرفت. عاطفه‌ای که زعم باندز پیوسته یکی از اثرگذارترین عواطف در روند اصلاحات جزایی بوده است (Bandes, 2017). یافته‌های پیمایش حاکی از این است که این عاطفه دارای فراگیری گسترده‌ای در جامعه موردبررسی است و در حدود ۹۰ درصد از اعضای جامعه دارای ظرفیت شفقت ورزی زیاد و بسیار زیاد هستند و از سوی دیگر نتایج استنباطی نیز حاکی از تأیید ارتباط معنادار دو متغیر شفقت و با متغیر نگرش مجازات مرگ است.

همگام با رویکرد تئوری عواطف متمدن می‌توان انتظار داشت که عواطفی از این دست نقش خود را در محدودسازی حداکثری مجازات مرگ ایفاء کند همان گونه که تاکنون کرده و ذکر آن رفت.

به نظر می‌رسد اکنون با جامعه‌ای روبرو هستیم که تاب چندانی در برابر بهره‌گیری گسترده از اعدام ندارد، جامعه‌ای شبیه آنچه گیدنز^۱ (2010) در هنگام اشاره به وضعیت نگرش انگلیسی‌ها به اعدام از آن سخن می‌گوید، جامعه‌ای که نه از مجازات مرگ دفاع می‌کند و نه در مقام نفی مطلق آن است و آن را در محدودترین شکل خود می‌خواهد و

1. Giddens

صرفاً برای برخی جرائم. جامعه‌ای که عطش تماشای مجازات اعدام در آن کاستی پذیرفته است و از این روست که دست‌اندرکاران قضا دیگر توان نمایش عمومی اعدام برای کلیه‌ی جرائمی که برای آن‌ها مجازات مرگ تعیین شده است را ندارند و در دهه‌های اخیر صرفاً برای برخی جرائم خاص مانند جنایت شریانه یا تجاوز یا جرائمی که وجدان عمومی را به طرز روشنی مشوش ساخته است نمایش اعدام برپا داشته‌اند، مانند اعدام قاتل آتنا اصلانی دختر خردسال تبریزی در سال ۱۳۹۶، یا اعدام قاتل روح‌الله داداشی ورزشکار مشهور ایرانی در سال ۱۳۹۰؛ اما اعدام‌هایی که از شمار این جرائم نباشند بسیاری اوقات با واکنش تند جامعه مواجه می‌شوند، مانند تأیید حکم اعدام سه محکوم سیاسی دستگیر شده در وقایع آبان ۹۸ که واکنش‌های اجتماعی دستگاه جزاء را ناگزیر از تجدیدنظر ساخت و یا در تیرماه سال ۱۳۹۹ که خبر اعدام مردی به جرم شرب خمر در زندان مرکزی مشهد موجی گسترده از اعتراضات را به راه انداخت و باینکه در ماده ۱۷۹ قانون مجازات اسلامی به صراحت آمده است که "هرگاه کسی چند بار شرب مسکر بکند و بعد از هر بار حد بر او جاری شود در مرتبه سوم کشته می‌شود" دادگستری مشهد در دفاع از این اقدام ناچار از صدور بیانیه و اظهار این نکته شد که این شخص در سال‌های قبل در پرونده‌های مرتبط با مواد مخدر نیز سابقه محکومیت کیفری قطعی داشته است تا بدین توضیح بتواند افکار عمومی را متقاعد سازد که اعدام او بخاطر شرب خمر نبوده است.

این یافته‌ها و این برداشت‌ها از قضا شباهت بسیاری با روندی دارد که مطالعات مرتبط با فسخ مجازات مرگ در اروپا پرده از آن برداشته‌اند، روندی که به واسطه‌ی آن اجرای مجازات مرگ در بسیاری از کشورهای اروپایی یا متوقف شده است و یا بسیار کاهش یافته است، روندی که بررسی نتایج مطالعات میدانی مرتبط با آن نشان می‌دهد که اکثر شهروندان این کشورها نه خواستار الغاء که بل خواستار تعلیق این مجازات بوده‌اند به بیان دیگر حامی حفظ نظری و لغو عملی آن بوده‌اند و غالب این کشورها، مجازات مرگ ابتدا در عمل لغو شده است و سال‌ها بعد این انفساخ به قوانینشان راه یافته است. (Pakes, 2019)

اکنون کشورهای جهان را از لحاظ اجرای مجازات مرگ می‌توان در چهار دسته گنجانند، یک دسته که از قضا بزرگ‌ترین دسته نیز هستند کشورهایی‌اند که مجازات اعدام را برای همه‌ی جرائم لغو کرده‌اند، کشورهایی همچون ارمنستان و آذربایجان که از قضا مشابهت‌های فرهنگی فراوانی با ایرانیان دارند. دسته دوم کشورهایی هستند که مجازات مرگ را برای بسیاری از جرائم در قوانینشان دارند، اما در عمل مدّت‌های مدیدی است که دیگر به کارش نمی‌بندد، کشورهایی مانند مراکش و تاجیکستان در این شمارند، کشورهایی که این مجازات را در عمل لغو کرده‌اند. دسته‌ی سوم کشورهایی هستند که مجازات مرگ را برای جرائم عادی لغو کرده‌اند اما برای جرائم خاصی همچون جاسوسی و خیانت به کشور یا جنایت جنگی مجاز می‌شمارند و به کار می‌گیرند، لذا می‌توان گفت گام در مسیر محدودسازی حداکثری گذارده‌اند، کشورهایی همچون قزاقستان یا برزیل در این دسته قرار دارند و دسته چهارم کشورهایی هستند که برای جرائم متعددی از مجازات مرگ بهره می‌گیرند، کشورهایی مثل ایران و چین از این دسته هستند.

مطالعات پیش‌گفته همچنین نشان می‌دهد که حرکت به سمت قرار گرفتن در دسته‌ی اول متأثر از رویکرد متفاوت سیاست‌گذاران قضایی نسبت به مجازات مرگ در این کشورها نیز بوده است. در کشورهایی که رو به سوی الغاء دارند مجازات مرگ مسأله‌ای است که ذیل مفهوم حقوق بشر به آن اندیشیده می‌شود، درحالی‌که در اغلب کشورهای ابقاء‌گرا این مجازات با مفهوم عدالت و سزادهی درهم‌تنیده است، رویکردی که خشونت غایی مجازات مرگ را علیه آنان که سزاوار آن‌اند روا می‌شمرد، رویکردی که اغلب ریشه در فرهنگ دینی آن کشورها نیز دارد. (Ibid)

فلذا، عطف به وجود مفهوم خشونت موجه در فرهنگ مذهبی فقهی غالب در ایران و وجود مفهومی مانند قصاص و همچنین منشأ گرفتن حقوق انسانی از متن مقدس و نه از معاهده‌هایی مانند بیانیه حقوق بشر یا هر معاهده‌ی منطقه‌ای از آن‌سان که در غرب شاهد هستیم که بر مبنای حقوق قراردادی و آزادی فردی و تحدید هر نوع خشونت با هر توجیهی شکل گرفته‌اند و همچنین با در نظر گرفتن نتایج مطالعاتی که نشان می‌دهند میان

غلبه‌ی فرهنگ دینی اسلامی بر جامعه و لغو یا محدودسازی مجازات مرگ رابطه مستقیم وجود دارد و هنگامی که فرهنگ دینی اسلامی بر جامعه غالب است نمی‌توان انتظار لغو فوری مجازات مرگ را داشت اما محدودسازی و لغو تدریجی چرا (Suh, 2015)، می‌توان به این نتیجه رسید که لغو سریع مجازات اعدام چیزی نیست که بتوان چشم‌اندازی برای آن در نظر گرفت، اما محدودسازی خاصه در خصوص بسیاری از جرائم چیزی است که در حال رخ دادن است.

نکته‌ی با اهمیت دیگر این که بسیاری از پژوهش‌ها حاکی از این است که استقلال نهادی قوای سیاسی یک کشور مانند قوای مقننه، مجریه و قضاییه از هم دیگر، نقش بسیار مهمی در لغو یا محدودسازی قانونی مجازات مرگ دارد، اما بین این استقلال و محدودسازی بطنی و بالفعل مجازات ارتباط معناداری به چشم نمی‌خورد. (Ibid) لذا معلوم می‌آید که ایده‌ی کسانی که پیوستگی قوای سیاسی در تن یک حاکمیت واحد را نشانه‌ی تغییرناپذیری مختصات این مجازات در ایران می‌دانند، دارای شواهد تجربی کافی نخواهد بود.

باری، ما در جامعه‌شناسی مجازات مرگ، به تبیینی نیاز داریم که به نیروهای فرهنگی اثرگذار بر فرم و محتوای این مجازات پردازد و به‌طور خاص به تأثیرگذاری احساسات مدرن بر روندها و نگرش‌های موجود در باب مجازات مرگ. تبیینی این چنین از مجازات، قادرمان می‌سازد، معانی ذهنی و عوامل انگیزشی مرتبط با اصلاحات جزایی را مطمح نظر قرار دهیم. جامعه‌شناسی مجازات با این کار می‌تواند نیروهای اخلاقی و عاطفی را نیز به‌عنوان عوامل علی اصلاحات جزایی، وارد نظرپردازی‌های خودکرده و این نیروهای فرهنگی را نیز به‌موازات عوامل و روابط اجتماعی در معادلات تبیینی خود بگنجانند، نیروهای فرهنگی که می‌توانند سیاست‌های جزایی را شکل دهند. مگر نه آینه که سیاست‌ها، نهادها و قوانین جزایی در درون بسترهای فرهنگی، شکل می‌گیرند، به بحث گذارده می‌شوند، مشروعیت می‌یابند و سرانجام جاری می‌گردند. در واقع حتی اگر بپذیریم که منافع اقتصادی یا سیاسی در شمار تعیین‌کننده‌های اصلی سیاست‌های جزایی هستند، این

منافع چاره‌ای جز عمل از طریق ابزار قانون، زبان و دسته‌بندی‌های معنایی ندارند. مجازات مرگ را بدین‌سان می‌توان به‌مثابه یک مصنوع فرهنگی پیچیده در نظر آورد که خود بازتاب‌دهنده‌ی فرهنگ گسترده‌ای است که در درون آن بالیده است. فرهنگی که علاوه بر ذهنیت‌ها و شیوه‌های اندیشیدن، دربرگیرنده‌ی عواطف و شیوه‌های احساس کردن نیز هست. از این‌رو به‌هنگام تبیین فرهنگی مجازات مرگ، همچون تبیین هر کنش رویه‌ی دیگری، اندیشیدن به احساسات ناظر بر آن و پرسش از چگونگی ساختاریابی و تغییر این احساسات در طول زمان و عرض مکان اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

کاری که کسانی چون دورکهایم و الیاس به آن پرداخته و نشان داده بودند که جرم و هم مجازات جرم، برانگیزاننده‌ی واکنش عاطفی در اعضای جامعه است. واکنش‌هایی همچون ترس، کینه، خشم و نفرت از سویی و دلسوزی، شفقت و همدلی از سوی دیگر و باز نشان داده بودند که مجازات به‌میزانی که مستلزم استفاده از خشونت و اعمال درد و رنج باشد، سروکار بیشتری با احساسات غالب و نگرش‌های فرهنگی اعضای جامعه خواهد داشت. لذا سیاست‌های جزائی، حتی اگر به‌تمام در ذهن متولیان‌شان مصلحت‌اندیشانه و ابزاری تلقی شوند و نه اخلاقی و اجتماعی، به‌کارگیری مداوم‌شان آن‌هنگام ممکن خواهد بود که برای احساسات عمومی قابل‌پذیرش باشند و وجدان جمعی جامعه، اخلاقی بودن‌شان را مهر تأیید زده باشد.

از این سخن البته نمی‌توان نتیجه گرفت که دست‌اندرکاران قضایی پیوسته در حال رصد کردن احساسات عمومی هستند و یا این‌که در تجویز مجازات‌ها، اخلاق و تاب‌آوری جامعه را بر مصلحت‌اندیشی‌های جزائی ارجحیت می‌بخشند، بلکه سخن بر سر این است که تصمیمات جزائی در بستری از ذهنیت‌ها و احساسات اتخاذ می‌گردند، ذهنیت‌ها و احساساتی که آنچه از سوی عموم مردم قابل‌تحمل و تاب‌آوری است را تعیین و در طول زمان مرزهایی را میان مجازات‌پذیرفتنی و ناپذیرفتنی ترسیم می‌کنند. خطوطی ناخوانده و نامرئی که تنها هنگامی مرئی می‌شوند و ملموس که گفتار یا کرداری پا روی آن‌ها بگذارد و یا شواهدی از مکان‌ها یا زمان‌هایی در رسد که به چالش کشنده‌شان باشد.

تشکر و سپاسگزاری

با ابراز احترام و سپاس از سرکار خانم دکتر سعیده امینی، جناب آقای دکتر محمدسعید ذکائی و اساتید عزیزی که از راهنمایی‌های ایشان بهره فراوان بردیم.

ORCID

Aboutorab Talebi

 <http://orcid.org/0000-0001-8483-1247>

Morteza

Rostami  <http://orcid.org/0000-0002-1024-5832>

Ghezeldaragh

References

- Abdollahi, A. and M. Kamal, S.H. (2011). Students' and instructor's attitude toward the death penalty. *Journal of Social Welfare*. Year 11, Issue 42 pp. 445-468 [in Persian]
- Aristotle. (1984). *The Rhetoric and the poetics of Aristotle*. Trans: (R. Roberts. New York: Modern Library. (Original work published 1385)
- Bandes, S. (2009). The heart has its reasons: examining the strange persistence of the American death penalty. *Studies in Law, Politics, and Society* 42 (1), 21-52
- _____ (2017). Compassion and the Rule of Law. *13 International Journal of Law in Context*.184. Available at <https://ssrn.com/abstract=2887374>
- Bohm, Robert M., Clarke, Louise J. and Aveni, Adrian F. (1990). The Influence of Knowledge on Reasons for Death Penalty Opinions: An Experimental Test. *Justice Quarterly*. 7, 175-188.
- Damasio, A. (1994). *Descartes' Error*. Boston, MA: Norton
- Denzin, N.K (2017). *The Research Act: A Theoretical Introduction to Sociological Methods*. Transaction Publishers
- Elias, Norbert. (1965). *The Established and the Outsiders*. London: Sage publication.
- _____ (1978). *The Civilizing Process: The history of manners*. Urizen Books
- Ellsworth, p., & ross, L. (1983). public opinion and capital punishment: a close examination of the views of abolitionist and retentionist. *Crime and delinquency*, 29, 116-169
- Ellsworth, Phoebe C. and Gross, Samuel R. (1994). Hardening of the Attitudes: Americans' Views on the Death Penalty. *Journal of Social. Issues* 50, 19-52.
- Esfandiari, M. Saleh. Javan Jafari, A. (2020). Sociological study of the evolution of death penalty practices in Iran and the United States. *Comparative Law Studies*. Volume 11, Number 1. Spring & Summer 2020. Pages 1 to 20 [in Persian]
- Fattah, E A. (1979). perception of violence, concern about crime, fear of victimization and attitudes to the death penalty. *Canadian journal of criminology*. Issue 21 pp 22-38
- Ferastkhah, M. (2019). The Flow of Affection in Iranian History and Culture. A part of our emotional disorders and emotional problems. In *Emotions in Iranian Society and Culture: Saeed Zokaei (Editor). Informed Publications*. Pp. 151-126 [in Persian]
- Gatrell, V.A.C. (1996). *The hanging tree: Executions and the English people. 1770–1868*. Oxford: Oxford University Press

- Ghassemi, G. (2009). Criminal Punishment in Islamic Societies: Empirical Study of Attitudes to Criminal Sentencing in Iran, *Eur J Crim Policy Res*, 15: 159–180.
- Giddens, A. (2010). *Sociology*. Translation: Hassan Chavoshian. Ney Publishing. [in Persian]
- Godcharles, B. (2015). *Effect of empathy on death penalty support*. University of South Florida
- Godcharles, Brian, Rad, J. D. J., Heide, K. M., Cochran, J. K., & Solomon, E. P. (2019). Can empathy close the racial divide and gender gap in death penalty support? *Behavioral Sciences & the Law*. PP 1-22
- Ghodri, F. (2015). Analysis of the legitimacy of painless executions of hadd, ta'zir, qesas and governmental. *Quarterly Journal of Medical Jurisprudence*. Year 7, No. 42 & 42, Autumn & Winter [in Persian]
- Gerace, A.; Day, A.; Casey, S.; Mohr, P. (2013). "An exploratory investigation of the process of perspective taking in interpersonal situations". *Journal of Relationships Research*. 4: e6, 1–12.
- Godcharles, Brian (2015). *Effect of empathy on death penalty support*. University of South Florida.
- Ghodrati, F., (2015). Analysis of the legitimacy of painless executions of hadd, ta'zir, qesas and governmental. *Quarterly Journal of Medical Jurisprudence*. Year 7, Issue 42 & 42, Autumn & Winter [in Persian]
- Giddens, A. (2010). *Sociology*. trans: Hassan Chavooshian. Ney Publications. [in Persian]
- Greene, J.D., Sommerville, R.B., Nystrom, L.E., Darley, J.M. & Cohen, J.D. (2001). An fMRI investigation of emotional engagement in moral judgment. *Science*. 293, 2105-2108.
- Gross, Samuel R. (1998). American Public Opinion on the Death Penalty—It's Getting Personal. *Cornell Law Review*. 83, 1448-1462.
- Haidt, Jonathan (2001). The Emotional Dog and Its Rational Tail: A Social Intuitionist Approach to Moral Judgment. *Psychological Review*. 108, 814-834.
- Hauser, M, Young, L., Cushman, F. (2006). Reviving Rawls' Linguistic Analogy: Operative Principles and the Causal Structure of Moral Actions. In *Moral Psychology and Biology*. W. Sinnott-Armstrong ed. New York: Oxford University Press.
- Hood, R., Hoyle, C. (2008). *Death penalty: A worldwide perspective*. Oxford university press.
- Jafari, A., Serajzadeh, S H., (2011). Crime and punishment: Comparing the proposed punishments of a sample of students with penal code in Iran. *Iranian Journal of Social Issues*. Volume 2, Issue 5 and 6: 21-1. [in Persian]

- Karimi, Y., (2017). *Attitude and Attitude Change*. Editing Institute [in Persian]
- Kazemi, M., (2013). Effect of the death penalty on the prevention of drug and psychotropic crimes. *Journal of Social Health and Addiction*, First Year, Winter 2015, No. 4, pp. 118-101] in Persian]
- Keil, Thomas j. & Vito, Gennaro F. (1991). *fear of crime and attitudes toward capital punishment: structure*.
- Khaza'i Y., Khazae S., (2018). Changes in the rituals of execution in transition from Qajar period to constitutional and Pahlavi: from a thousand times death to zero point of ta'zir. *Historical Researches of Iran and Islam*. Volume 12 No. 23. Autumn and Winter pp. 83-104[in Persian]
- McKelvie, Stuart J (2007). *Measuring Attitude toward Capital Punishment In: New developments in Psychological Testing* Nova Science Publishers, Inc.
- Moradi, M., Mahmoodi, F. (2012). The effect of public opinion on the retention of death penalty in the West. *Criminal Law Research Journal*, 3rd Year, No. 2. pp. 104-85 [in Persian]
- Murphy, J., (2007). Legal Moralism and Retribution Revisited. *In Criminal Law and Philosophy*. volume 1, pages5–20
- Neff, K. D., (2003). The development and validation of a scale to measure self-compassion. *Self and Identity*, 2(3), 223-250.
- Pakes, F., (2019). comparative criminal justice. willian publishing
- Pommier, Elizabeth Ann (2010) *The Compassion Scale*. Dissertation Presented to Faculty of the Graduate School of The University of Texas at Austin.
- Reniers, Renate L. E. P., Rhiannon Corcoran, Richard Drake, Nick M. Shryane & Birgit A. Völlm (2011). The QCAE: A Questionnaire of Cognitive and Affective Empathy, *Journal of Personality Assessment*, 93:1, 84-95
- Seltzer, R and McCormick, j. p., (1987). The impact of crime victimization and fear of crime on attitudes toward death penalty defendant. *Violence and victims*, issue 2, pp 99-114
- Semple, J. (1993). *Bentham's prison*. Oxford: Clarendon Press.
- Sethuraju, R., et al., (2016). *Understanding Death penalty support*. sage open: 1-15
- Sidanius, J., Pratto, F., (1999). *Social Dominance: An Intergroup Theory of Social Hierarchy and Oppression*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sigler, M., (2000). The Story of Justice: Retribution, Mercy, and the Role of Emotions in the Capital Sentencing Process. *Law and Philosophy*. 19, 339-367.

- Spierenburg, P. (1984). *Spectacle of suffering: executions and evolution of repression*. Cambridge: Cambridge university press
- Stack, S,. (2000). support for death penalty: a gender specific Model. *In sex roles*. Vol 43 issue 3-4 pp. 163-179
- Stinchcombe, A., Rebecca A., Carol Heimer, K L Scheppele, Tom Smith, And D. Garth Taylor (1980). *Crime and Punishment: Changing Attitudes In America*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Suh, Chan S. (2015). Democracy and the Making of Contentious Policy: The Role of Democracy in the Abolition of the Death Penalty, 1950-2010. *International Journal of Comparative Sociology*. 56(5): 314-337.
- Sundby, Scott E. (2005). *A Life and Death Decision: A Jury Weighs the Death Penalty*. New York: Palgrave MacMillan.
- Sznaider N,. (2001). *The Compassionate: Care and Cruelty in Modern Society*. Rowman & Littlefield Publishers, Inc
- Taylor, D. Garth, Scheppele, Kim,. Stinchcombe, A,. (1979). *Salience of Crime and Support for Harsher Criminal Sanctions*, *Social Problems* 264: 13.
- Taylor, T,. Weber, R,. (1982). Support for the death penalty: instrumental Response to crime, or symbolic attitude? *In law & society*. review Vol 17 No 1 pp. 21-46
- Thomas, Charles W,. (1975). A Sociological Perspective on Public Support for Capital Punishment. *In American Journal of Orthopsychiatry*. Volume45, Issue4. Pages 641-657
- Unnever, james D,. et al,. (2005). Empathy and Public Support for Capital Punishment. *Journal of crime & justice*. vol 28 No 1
- Wang, Yu-W,. et al,. (2003). the scale of ethno cultural empathy: development, validation, and reliability. *Journal of counseling psychology*. No 2 221-234
- Zokaei, S,. (2019). *Emotions in Iranian Society and Culture*. Agah pub. [in Persian]

استناد به این مقاله: طالبی، ابوتراب، رستمی قزلدردق، مرتضی. (۱۴۰۰). عواطف اخلاقی و نگرش به مجازات مرگ، فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۸(۹۲)، ۳۷-۷۹.

DOI: 10.22054/QJSS.2021.59286.2357



Social sciences is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License...

